



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



بررسی و نقد دور دوم

کفایه الأصول

مرحله اول: بررسی و نقد فهرست

جلسه ۱ تا ۴

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت الاسلام والمسلمین صدوق

حسینیہ اندیشہ

۱۳۸۲

بررسی و نقد کفایه - دور دوم

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجة الاسلام والمسلمین صدوق

۸۱/۱۰/۸

جلسه ۱

۵..... ۱/۲/۲. بالایش فهرست اصول	۲..... ۱. گزارش روند بحث تا به امروز
۵..... ۱/۲/۲/۱. مبادی علم اصول	۲..... ۱/۱. سیر بحث حاج آقای حسینی
۵..... ۱/۲/۲/۱/۱. ضرورت در عمل	۲..... ۱/۱/۱. تأسیس فلسفه‌ی منطق و فلسفه‌ی شدن
۶..... ۱/۲/۲/۱/۲. ضرورت در جلوگیری از خطا	۲..... ۱/۱/۲. تغییر تعریف تقسیم
۶..... ۱/۲/۲/۱/۳. ضرورت تکامل علم اصول	۲..... ۱/۱/۲/۱. نفی تقسیم انتزاعی
۶..... ۱/۲/۲/۲. مبانی علم اصول	۲..... ۱/۱/۲/۲. تعریف جدید از تقسیم
۶..... ۱/۲/۲/۳. نتایج علم اصول	۲..... ۱/۱/۳. بررسی حجیت بعد از تأسیس فلسفه
۶..... ۱/۲/۳. نقد فهرست حلقات	۲..... ۱/۱/۳/۱. پیش فرض «درک» در خطابات
۶..... ۱/۲/۳/۱. هفت عنوان اصلی حلقات	۳..... ۱/۱/۳/۲. تغییر علم اصول سبب تغییر احکام عبادات نمی شود
۷..... ۱/۲/۴. ورود به متن کفایه	۳..... ۱/۱/۳/۳. توسعه‌ی استدلالات بر عبادات با تغییر علم اصول
۷..... ۱/۲/۴/۱. احتمال قوی تر بودن فهرست کفایه از حلقات	۳..... ۱/۱/۳/۴. تغییر مقیاس در مواجهه با خطابات
۷..... ۱/۲/۴/۲. بررسی رئوس ثمانیه مذکور در کفایه	۳..... ۱/۱/۳/۵. مثالی در فهم سه سطح انتزاع، مجموعه، تکامل
۷..... ۱/۲/۴/۲/۱. علت بررسی رئوس ثمانیه	۳..... ۱/۱/۳/۵/۱. عدد انتزاعی
۷..... ۱/۲/۴/۲/۲. حکم منطق به بررسی رئوس ثمانیه	۳..... ۱/۱/۳/۵/۲. عدد در مجموعه
۷..... ۱/۲/۴/۲/۳. امکان بررسی استقرائی فهرست اصول	۴..... ۱/۱/۳/۵/۲/۱. غرض از اعداد در مجموعه
۷..... ۱/۲/۴/۲/۴. نقش استدلالات منطقی در اصول	۴..... ۱/۱/۳/۵/۳. عدد تکاملی
۸..... ۱/۲/۴/۲/۵. فرهنگ استدلالی حاکم بر علم اصول	۴..... ۱/۱/۳/۵/۳/۱. تبیین عدل و ظلم با عدد
۸..... ۱/۲/۴/۲/۶. بازگشت پایگاه استدلالی اصول به منطق	۴..... ۱/۱/۳/۵/۳/۲. معیار عدل و ظلم در عالم
۸..... ۱/۲/۴/۲/۷. بررسی «ساخت» علم اصول	۴..... ۱/۱/۳/۶. تطبیق این مثال به علم اصول
۸..... ۱/۲/۴/۲/۸. ضرورت بررسی مبادی علم اصول	۴..... ۱/۱/۳/۷. نقد و نقض‌های وارده بر علم اصول
۸..... ۱/۲/۴/۲/۹. مباحث پیشینی کمک‌کننده به بحث	۴..... ۱/۱/۳/۸. ارائه‌ی تحلیل جدیدی از مباحث علم اصول
۸..... ۱/۲/۴/۲. علت پیدایش علم اصول	۵..... ۱/۱/۳/۹. حجیت محور مباحث علم اصول
۸..... ۱/۲/۴/۲/۱. تاریخ پیدایش علم اصول در شیعه	۵..... ۱/۱/۴. دور دوم بحث حاج آقای حسینی
۹..... ۱/۲/۴/۲/۲. ضرورت‌های پیدایش علم اصول در شیعه	۵..... ۱/۱/۴/۱. نقد معرفت‌شناسی حاکم بر علم اصول
۹..... ۱/۲/۴/۲/۳. امکان استناد دو ضرورت نخست به آقایان	۵..... ۱/۲. سیر بحث در دور قبلی پژوهش
	۵..... ۱/۲/۱. ارائه‌ی الگویی برای بالایش فهرست اصول

۱. گزارش روند بحث تا به امروز

س: لطفاً در آغاز بحث، ضرورت و کیفیت این دوره از پژوهش را بیان فرمایید.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على رسول الله وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين و
اللعن على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين.

● بار الها کلمه‌ی حق را بر سراسر جهان بگستران!

● کلمه‌ی باطل را از زمین بر کن!

● آن چه وعده به ولایت فرموده‌ای هر چه زودتر به حضرتش عنایت بفرما!

● نایب رشید ولایت حضرت آیه‌الله خامنه‌ای را معزز و منصور بدار!

● روح پر فتوح حضرت امام رضوان الله تعالی علیه و حضرت استاد
عالیست متعالی بگردان!

● لشکر اسلام در تمام جناح‌ها پیروز و لشکر کفر در تمام جناح‌ها مخزول
بفرما!

● جانبازان، معلولین انقلاب شفای عاجل عنایت فرما!

● شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً و آن گونه که تو راضی باشی
نصیب ما بفرما!

● امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما!

● صالحین ائمت، حیاً و میثاً، خاصه پدر و مادر را از تفضلاتی که نصیب
می‌فرمایی بهره‌مند بگردان!

● ما را مورد لطف و ادعیه‌ی ذاکیه‌ی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه
الشریف خاصه این دعای قرآنی قرار بده:

وقل رب أدخِلني مُدخِلَ صدق و أخرجنی مُخْرَجِ

صدق و أجعل لي مِن لدنك سلطاناً نصيراً.

اللهم أخرجننا من ظلمات الوهم و أكرمننا بنور الفهم،

اللهم أفتح علينا ابواب رحمتك و أنشر علينا خزائن

علومك. برحمتك يا أرحم الراحمين و بحمد صل الله

عليه و آله الطاهرين.

۱/۱ سیر بحث حاج آقای حسینی

۱/۱/۱. تأسیس فلسفه‌ی منطق و فلسفه‌ی شدن

سیر بحثی را که حاج آقای حسینی طی کردند از
ضرورت بحث فلسفه‌ی منطق و تأسیس فلسفه‌ی
شدن آغاز می‌گردد. یعنی دو منطق وجود داشته است.
ایشان یک منطق را به ضرورت انقلاب تأسیس
کردند، سپس به فلسفه‌ی منطق توجه نموده و از نقد و

نقض فلسفه‌ی منطق‌های موجود و حاکم بر «فرهنگ
مذهب» و «فرهنگ کاربردی دانشگاه» رسیدند به یک
فلسفه‌ی شدن، فلسفه‌ی «نظام ولایت» یعنی یک
فلسفه‌ی منطق جدید.

۱/۱/۲. تغییر تعریف تقسیم

بنابراین مقسم تغییر کرد. با تغییر مقسم تقسیمات
نیز عوض شد و از سوی دیگر تعریف تقسیم نیز
تغییر پیدا کرد.

۱/۱/۲/۱. نفی تقسیم انتزاعی

این لحاظ که یک منطق انتزاعی در اختیار داریم و
می‌خواهیم بر اساس حیثیت تقسیم نماییم، خود این
مفهوم عوض شد و تغییر کرد.

۱/۱/۲/۲. تعریف جدید از تقسیم

در تعریف جدید از تقسیم، زمانی که تقسیم
می‌کنیم در واقع در حال تقسیم یک مجموعه هستیم
و بخش‌های اصلی آن را برای تصرف تحلیل می‌کنیم.
وقتی از «حجیت، معادله، مدل» سخن می‌گوییم،
تقسیم ما «انتزاعی» نیست. تقسیمی است که به
وسایله‌ی آن می‌خواهیم متغیرها را در عینیت
بشناسیم.

بنابراین تعریف ما از خود «تقسیم» هم عوض
شده است.

۱/۱/۳. بررسی حجیت بعد از تأسیس فلسفه

حاج آقا بعد از آن که فلسفه‌شان را به وجود
آوردند وارد بحث «حجیت» شدند، یعنی علم اصول.
پس از ورود به علم اصول، بر اساس فلسفه‌ای که
تأسیس نموده بودند، ضرورت «نظام خطابات» را
بررسی کردند.

۱/۱/۳/۱. پیش فرض «درک» در خطابات

در این بررسی ها به این نتیجه رسیدند که ما اگر با پیش فرض «درک» نظام خطابات بخواهیم به حجیت دست پیدا کنیم، به دام «انتزاع» خواهیم افتاد.

در این حالت، همه چیز را از هم جدا می کنیم و در این جدا کردن ها علم اصول تولید می شود و با به کارگیری آن یک موضوعی هم فهمیده می شود، ولی هر موضوع با حفظ استقلال و ثباتش ادراک می شود. «ثبات موضوع» مانند صلاة، حج یا آن که گفته اند اسلام بر پنج پایه است: نماز، زکات، حج، صوم و ولایت. در هنگام تفقه این عناوین را از هم جدا کرده اند و برای هر کدام بالاستقلال بابتی درست کرده اند.

یک بابی به نام باب صلاة درست شده است و سپس داخل آن باز هم تفکیک صورت گرفته و گفته شده صلاة ترکیبی از چند چیز است: قیام است و رکوع و سجود. دوباره رکوع جدا شده و شرایطش به تنهایی ذکر گردیده.

در این سیر، مدام عناوین از هم بریده شده اند تا تفقه حاصل شده است.

۱/۱/۳/۲. تغییر علم اصول سبب تغییر احکام عبادات

نمی شود

این کار لازم است و کسی هم منکر آن نیست. خصوصاً در عبادات، که هیچ حکمی هم دست نخواهد خورد.

با عوض شدن اصول، این گونه نیست که فهم از عبادات نیز عوض شود و برای مثال نماز بشود سه رکعت. چینی سخنی نیست!

۱/۱/۳/۳. توسعه ای استدلالات بر عبادات با تغییر علم

اصول

از طرف دیگر استدلال های مطرح شده اگر برای هر مطلب ده مورد باشد، با تغییر علم اصول شما صد

استدلال برای حفظ همان مطلب می توانید بیاورید.

۱/۱/۳/۴. تغییر مقیاس در مواجهه با خطابات

با توجه به این نکات روشن است که اساساً «مقیاس» عوض شده است. مقیاس «فهم از خطابات»، مقیاس در موضوع «تفاهم و مخاطب با شارع» و «کسب تکلیف و تعیین وظیفه» عوض شده است.

۱/۱/۳/۵. مثالی در فهم سه سطح انتزاع، مجموعه،

تکامل

۱/۱/۳/۵/۱. عدد انتزاعی

من این مثال را چندین بار گفته ام، باز هم این مثال را می زنم چون مثال خوبی است.

در برخورد با «عدد»، گاهی آن را برای امور ثابت به کار می گیرید و اشیاء را مستقل از یکدیگر می کنید تا بتوانید با آن ها کار کنید.

برای مثال می گوئید امروز ظهر میهمان داریم، می پرسند چند نفرند؟ می گوئید ۱۰ نفر، ۱۰ بشقاب و ۱۰ قاشق بگذارید.

آن بچه ای که می رود سر کمد «می شمارد»، می گوید ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و... تا ۱۰. قاشق ها را می شمارد چنگال ها را هم می شمارد. وقتی سر سفره گذاشت، اگر یکی کم آمد، می پرسیم چرا کم آمد؟ باید شمارش را بداند. اثر آن هم این است که جلوی هر کس یک بشقاب، یک قاشق و یک چنگال گذاشته می شود و هر کس می تواند به صورت مستقل غذایش را بکشد و بخورد.

در این فرض «عدد» برای شمارش امور جدا جدا کاربرد دارد.

این «عدد انتزاعی» است و مقیاسی که با آن به موضوع برخورد می نمایید «مقیاس انتزاعی» است.

۱/۱/۳/۵/۲. عدد در مجموعه

گاهی نیز «عدد» را در یک مجموعه می‌بینید، می‌گویید «خورش سبزی» دارای پنج عضو است. این جا شما «عدد» را برای شمارش به کار نمی‌گیرید، بلکه منظور شما پنج عضوی هستند که سهم تأثیر در یکدیگر دارند. در درست شدن «خورش سبزی» نیز سهم تأثیر هر کدام از این عناصر فرق می‌کند.

۱/۱/۳/۵/۲/۱. غرض از اعداد در مجموعه

پس غرض از اعداد در مجموعه «پیدا کردن سهم تأثیر» است به این نیت که روی هر عنصر برای بهینه کردن و ارتباط دادن با بقیه‌ی عناصر کار کنیم. این تعریف دوم از عدد است.

۱/۱/۳/۵/۳. عدد تکاملی

تعریف سوم از عدد «سنجیدن نسبت مجموعه‌ها به نقص و کمال» است که جهت «تکامل» را مشخص می‌کند.

۱/۱/۳/۵/۳/۱. تبیین عدل و ظلم با عدد

این زمانی است که می‌خواهیم به «عدل و ظلم» پاسخ دهیم. به عنوان مثال شما می‌گویید این شیء سه متغیر دارد. ما می‌گوییم اگر متغیر «الف» اصلی گرفته شود «ظلم» واقع می‌شود. اگر متغیر «ب» را اصلی فرض کنیم «التقاط» جاری می‌شود. تنها اگر بگوییم متغیر «ج» اصلی است، در این نظام اختیارات حق جاری می‌شود.

این کار به این معنا است که به عضوهای مجموعه ضریب می‌دهیم و می‌گوییم چه کسی رئیس باشد، چه کسی محور.

۱/۱/۳/۵/۳/۲. معیار عدل و ظلم در عالم

اگر ائمه‌ی اطهار (ع) حاکم بر عالم باشند، می‌گویید «جامعه‌ی بین‌الملل حاکم بر عالم» جهت اختیارات

الهی دارد. اگر «سازمان ملل» حاکم باشد و وضع همین باشد که اکنون هست، می‌گویید کفر حاکم است و یا این که التقاط حاکم است.

در این معنای از عدد، شما نسبت متغیرها در یک مجموعه را به عدل و ظلم می‌سنجید.

بحث اصول هم همین طور است، بحث اعتقادات هم همین طور است، بحث فیزیک و شیمی هم همین طور است. به هر موضوعی که نگاه کنید این سه سطح را در آن می‌بینید.

۱/۱/۳/۶. تطبیق این مثال به علم اصول

در سطح اول می‌توانید هنگام ورود به علم اصول امور را از هم ببرید، در سطح دوم می‌توانید آن را به عنوان یک مجموعه‌ی زنده به عنوان یک وحدت ترکیبی ببینید، به عنوان یک نظام و بگویید چند بخش دارد تا بتوانید در آن تصرف کنید، باید آن را در تغییر ببینید. در سطح سوم هم زمانی وارد می‌شود که بخواهید نسبت علم اصول را به حق و کمال ببینید.

۱/۱/۳/۷. نقد و نقض‌های وارده بر علم اصول

حاج آقای حسینی در دور اول مباحث اصول، بر اساس فلسفه خودشان نقد و نقض‌هایی را به اصول وارد کردند. نقض ایشان هم همین مطلب است که نگرش این علم اصول «انتزاعی» است. یک جا می‌گوید استعمال این گونه است، حقیقت این گونه است، مجاز این تعریف را دارد، وضع تعینی به این صورت اتفاق می‌افتد. به طور کلّ می‌فرمودند این رفتار به معنای انتزاعی برخورد کردن است. این نقد عامی است که ایشان وارد کردند بر علم اصول.

۱/۱/۳/۸. ارائه‌ی تحلیل جدیدی از مباحث علم اصول

از طرف دیگر تحلیل جدیدی از مهره‌های بحث علم اصول ارائه می‌نمودند.

کردند، سپس تعریف «حجّت» و «یقین» را. بعد هم عناوین فلسفی جدیدی را برای دسته‌بندی مباحث علم اصول مطرح کردند.

این بحث‌ها بسیار دقیق و عمیق است و پایه‌های مطلب هم در همین مباحث گذاشته شده است.

۱/۲. سیر بحث در دور قبلی پژوهش

۱/۲/۱. ارائه‌ی الگویی برای پالایش فهرست اصول در بحث‌هایی که ما خدمت دوستان داشتیم، بر اساس همین مباحثی که حاج آقا داشته‌اند یک الگویی ارائه کردیم برای پالایش بحث‌های اصولی از بحث‌های غیراصولی.

۱/۲/۲. پالایش فهرست اصول

در سیر بحث، نگاهی به «اسناد، استناد، اسناد» داشتیم و بحث قبلی آن یعنی «طاعت، حجیت، حکم» که «فرهنگ» حاکم بر اصول است و آقای میرباقری ۱۳ جلسه روی همین موضوع صحبت داشته‌اند.

«اسناد» همان کتاب و سنت است که موضوع بحث ما نیست. «اسناد» هم در فقه است.

ما در «استناد» که محور مباحث علم اصول است، مواجه با «مبادی، مبانی، نتایج» شدیم. در مبادی سه ضرورت را مطرح کردیم:

۱/۲/۲/۱. مبادی علم اصول

۱/۲/۲/۱/۱. ضرورت در عمل

۱. نخست ضرورتی بود که در عمل با آن مواجه شدیم و در مقابل ما اهل سنت بودند که در فهم کلام شارع تأویل می‌کردند، با همین کار خود نیز جهت تاریخ را عوض کردند. مانند معرفت‌شناسی که عده‌ای سوفسطایی در مقابل ما بودند که انکار واقع می‌کردند.

این ضرورت اول بوده و آقایان هم با آن مواجه بوده‌اند و با تکیه بر فرمایشات معصومین (ع) به آن‌ها

به عنوان نمونه می‌گفتند این‌که آقایان می‌گویند «ظهور» حجّت است، تغییرات این ظهور به «ادبیات» باز می‌گردد. ادبیات یعنی «ارتکازات». ارتکازات هم یعنی «فرهنگ» و در نهایت فرهنگ را تعریف می‌کردند و می‌فرمودند که چگونه تحول پیدا می‌کند. این تعریف بر می‌گشت به «تولّی» و «ولایت»، یعنی بر می‌گشت به فلسفه‌ی خودشان.

در بحث «لوازمات عقلی» می‌فرمودند که آقایان اصولیون «لوازم خطاب» را بررسی می‌کنند. لوازم خطاب یعنی «لوازم منطقی». منطوق هم تبعی و محوری دارد و الی آخر.

۱/۱/۳/۹. حجیت محور مباحث علم اصول

ایشان همه‌ی این مباحث را برگرداندند به این‌که آقایان به دنبال «حجّیت» هستند و تعریف آقایان از حجّیت را مورد بحث قرار دادند.

لذا در سیر اوّل بحث می‌بینیم که ابتداء بحث «ادبیات» بوده است، یعنی تفاهم و تخاطب.

بعد از آن هم بحث حجّیت موضوع واقع شده است. در این مرحله حاج آقای حسینی تعریف حجّیت را از دستگاه اصالت ماهیت خارج می‌کردند و ذاتی بودن «حجّیت یقین» را می‌شکستند و بحث را می‌بردند در «نظام یقین‌ها» تا از آن جا تا «نظام تمایلات» و یک بحث «جامعه‌شناسی» ارائه می‌کردند و در نهایت می‌رفتند در فلسفه‌شان.

این آن چیزی بود که در ۹۰ جلسه‌ی اول مطرح شد و سیری بود که طی شد.

۱/۱/۴. دور دوم بحث حاج آقای حسینی

در ۹۰ جلسه‌ی دوم عکس مرحله‌ی قبل عمل کردند.

۱/۱/۴/۱. نقد معرفت‌شناسی حاکم بر علم اصول

ابتدا «معرفت‌شناسی» حاکم بر علم اصول را نقد

حمله کردند و قیاس و استحسان و استصلاح را نپذیرفتند.

۱/۲/۲/۱/۲. ضرورت در جلوگیری از خطا

۲. در ضرورت دوم، فقها قبول کردند که ما در دوران غیبت به سر می‌بریم و می‌خواهیم احکام را بفهمیم و از طرفی شأن ما هم شأن عصمت نیست. با عقلمان باید بفهمیم و عقل ما هم دچار خطا می‌شود. لذا علم اصول درست شده است برای جلوگیری از خطای در تفکر. مانند منطق که برای جلوگیری از خطای در فکر ساخته شده است.

۱/۲/۲/۱/۳. ضرورت تکامل علم اصول

۳. ضرورت سوم هم تکامل در تعبّد است که بحث آن را برلی بعد می‌گذاریم. در هر صورت، نتیجه‌ی عمل به فقه تقرّب نزد خدا است و این که آن گونه که او می‌خواهد عبادت کنیم.

۱/۲/۲/۲. مبانی علم اصول

۱. بنا به بحث آقایان در علم اصول گفتیم که «معذرت» و «منجزیت» برای مجتهد در نسبت دادن احکام به «کلمات» و «معذرت» و «منجزیت» برای مکلف که تقلید می‌کند در رسیدن به «حکم» و عمل به آن می‌شود مبنای نخست علم اصول.

۲. زمانی که مجتهد در صدد به کارگیری همین مطلب است و زمانی که در برابر روایات می‌گوید در فهم «معذر» هستیم، این می‌شود مبنای دوم در علم اصول.

در این شرایط، اولین چیزی که مجتهد با آن مواجه می‌شود کلمات و لغات است. پس ابتدا با «ادبیات» مواجه است و بعد از آن است که بحث لوازم عقلی این لغات مطرح می‌شود و در نهایت بحث عقلایی آن.

۳. مجتهد در مبنای سوم و در سطح سوم به سراغ کتاب و روایت می‌رود و عملاً تلاش می‌کند قواعد را پیاده نماید. مواد را به این سه صورت ضمیمه کند و بگوید نماز بخوانید یا نخوانید.

۱/۲/۲/۳. نتایج علم اصول

در رابطه با «نتایج» گفته شد که نتیجه اول «ابلاغ احکام» است. «قیام بر علیه ظالم» با همراهی مردم نتیجه دوم و «اقامه‌ی کلمه حق» نتیجه سوم است و این نتیجه در زمانی است که قدرت دارید.

حکم به قیام در وقتی است که قدرت ندارید و اقامه به معنای «محدثِ حادثه» بودن در وقتی است که قدرت داشته باشید. این سه نتیجه‌ای است که می‌توان از علم اصول به دست آورد.

در این میان تنها همان نتیجه‌ی اول است که کار آقایان بوده است، یعنی ابلاغ کردن معارف حقه به عالم اسلام، یعنی تمام کردن حجّت.

۱/۲/۳. نقد فهرست حلقات

در دور بعدی از بحث اصول، به نظر می‌آید که ما فهرست حلقات را نقد کرده‌ایم.

۱/۲/۳/۱. هفت عنوان اصلی حلقات

حلقات هفت عنوان اصلی دارد: مقدمه، تعریف علم اصول، جواز عملیات استنباط، ادله محرزه شرعی، ادله محرزه عقلی، اصول عملیه و تعارض ادله.

ما در این هفت عنوان دقت کردیم، نقد و نقض کرده و فهرستی را که گزارشش در سطور فوق داده شد اثبات نمودیم. این بحث در ۱۱ جلسه انجام شد. البته چند بخش دیگر از بحث به تفصیل در این جلسات مطرح نشده که قبلاً در بحث کفایه (دور اول) و حلقات پیرامون «اصول عملیه» و «تعارض ادله» مطرح شده و نوارهایش قبل از این ۱۱ جلسه

موجود است.

می‌توانیم وارد متن شویم.

در ابتدای ورود هم بحث را با «رئوس ثمانیه» آغاز می‌کنیم، تا مباحثی را که در منطق داشته‌ایم کنترل کنیم.

۱/۲/۴. ورود به متن کفایه

بر اساس این مقدمات، بنده پیشنهاد کردم که یا وارد «متن» کفایه شویم و یا «فهرست» آن. کارهایی که در معرفت‌شناسی انجام دادیم، برای این بود که بتوانیم به این فهرست برسیم. زیرا در زمان حاج آقای حسینی به این معنا روی معرفت‌شناسی کاری انجام نشده بود. ایشان ریشه‌ها را نقد کرده بودند.

الحمدلله با تجزیه‌هایی که شد ما توانستیم جداولی را استخراج کنیم. با تجزیه‌ای که بر روی حلقات انجام شد، فهرست را چند بار در فهرست جدید منحل کردیم و توانستیم این فهرست را در بیاوریم.

۱/۲/۴/۱. احتمال قوی‌تر بودن فهرست کفایه از حلقات

از طرفی ممکن است گفته شود فهرست کفایه از فهرست حلقات قوی‌تر است و می‌بایست فهرست کفایه مستقلاً نقد شود. به نظر من اگر کسی قائل به این مطلب است، فهرست کفایه را بیاورد تا اختلاف آن را با فهرست حلقات بسنجیم.

من فهرست حلقات و اصول مظفر و حتی فهرست آقای لاریجانی را هم دیده‌ام و به نظرم می‌آید که زیاد اختلاف ندارند.

غیر از این‌که ممکن است بعضی عناوین را جابه‌جا کرده باشند، ولی درون هر سرفصل که بروید مطلقاً به مهره‌ها دست نزنند. این‌که بگوییم یک اصل زیاد یا کم کرده‌اند، ابداً چنین چیزی نیست. فقط ممکن است یکی فصلی را مستقل آورده باشد که دیگری داخل باب دیگری ذکر کرده.

۱/۲/۴/۲. بررسی رئوس ثمانیه مذکور در کفایه

لذا پیشنهاد خود من ورود به «متن» است، که اکنون

۱/۲/۴/۲/۱. علت بررسی رئوس ثمانیه

اولین سؤالی هم که مطرح می‌شود این است که چرا باید رئوس ثمانیه مطرح شود؟! آن هم با نظمی که در منطق صوری بوده است؟!

۱/۲/۴/۲/۲. حکم منطق به بررسی رئوس ثمانیه

این باز می‌گردد به این‌که ما در منطق یک اصلی را پیدا کرده‌ایم که می‌گوید وقتی وارد یک علم می‌شویم بشویم باید مبادی تصوری، مبادی تصدیقیه، موضوع و... را حتماً بررسی کنیم. یعنی علم این‌گونه منظم می‌شود.

در اصول هم می‌خواهیم ابتدا این را کنترل کنیم. چرا که هدف ما بهینه کردن اصول است.

۱/۲/۴/۲/۳. امکان بررسی استقرائی فهرست، اصول

ممکن است بفرمایید چرا از این‌جا شروع می‌کنید؟! شما هم مثل آقای لاریجانی بر روی فهرست موجود به صورت استقرایی دقت کنید. می‌گوییم خیر... شما پیش از این‌که وارد علم اصول شوید یک هویت استدلالی دارید در منطق، یعنی صغری و کبری می‌چینید.

۱/۲/۴/۲/۴. نقش استدلالات منطقی در اصول

اصول پُر است از استدلال. این استدلالات را هم از منطق صوری می‌آورد. هر جا که نزاع و اختلاف شده و خواسته‌اند این اختلاف و نزاع را برطرف کنند شروع کرده‌اند به ساختن قضیه و این‌که موضوعش چیست؟ محمولش چیست؟ حد وسط آن چیست؟ در اصول پُر است از این موارد.

نیست! قال الباقر(ع) و قال الصادق(ع) هم نیست که بگوئیم به این حریم نزدیک نمی شویم.

۱/۲/۴/۲/۸. ضرورت بررسی مبادی علم اصول

بنابراین لازم می‌دانیم مبادی تصویری و تصدیقیه، موضوع و تعریف علم اصول را بررسی کنیم. ورود ما به این مباحث هم از نگاه معرفت‌شناسی خواهد بود. در این سیر بحث از دو چیز کمک می‌گیریم،

۱/۲/۴/۲/۹. مباحث پیشینی کمک‌کننده به بحث

نخست مباحث حاج آقای حسینی که علت این شدت ما سریع فهرست را پالایش کنیم، به جای این که از روش کمی پیش برویم و دیگر کمکی است که از معرفت‌شناسی به ما کرده است، از تجارب آن نیز استفاده می‌کنیم. به نظر من دیگر وقت آن رسیده است که وارد متن شویم.

۱/۲/۴/۲/۲. علت پیدایش علم اصول

اولین سؤالی که داریم مانند نخستین سؤالی است که در بحث معرفت‌شناسی مطرح کردیم: اصول از کجا پیدا شده است؟ و چه نیازی به آن بوده؟ می‌بایست تاریخچه‌ای از خلأ را ذکر کنند. من تقریرات اصول آقای شهابی را خواندم. اگر منبع قوی‌تر بیاورید می‌خوانم. منبعی که مقبول حوزه هست اگر دوستان دارند بیاورند.

۱/۲/۴/۲/۱. تاریخ پیدایش علم اصول در شیعه

در گزارشی که ایشان از پیدایش علم اصول می‌دهند می‌گویند: «در مذهب شیعه ابن ابی عقیل و ابن‌جنید که دو نفر از علمای شیعه بودند از استدلال‌های اهل سنت خوششان آمد و شروع کردند به استفاده از اصول اهل سنت. سپس شیخ مفید که ظاهراً شاگرد ابن‌جنید بوده است نیز از اصولی که نزد

البتّه ما به دلیل این که متن کفایه را تجزیه نکرده‌ایم نمایش این مطلب را در دست نداریم. اما اگر کفایه را کلاً تجزیه کنیم (خوب هم هست که دوستان کنار کار خودشان این را هم انجام دهند)، هر مسأله از کفایه یا «تقسیم» است یا «تعریف» و یا «برهان»، در هر جا که نیاز به استدلال بوده است. هر جا هم که مسأله را بدیهی فرض کرده‌اند، تکیه به «ارتکازات» کرده‌اند و یا تکیه به مشترک عام بر همه‌ی عقول، یعنی گفته‌اند همه‌ی «عقلا» این گونه رفتار می‌کنند و یا به «نفس الامر».

۱/۲/۴/۲/۵. فرهنگ استدلالی حاکم بر علم اصول

«فرهنگ استدلالی» حاکم بر علم اصول از کجا آمده است؟ اگر فرهنگ منطقی صوری بر آن حاکم است آن طور که جناب مرحوم صدر می‌فرمایند: «نسبت اصول و فقه دقیقاً نسبتی است که اصول با منطقی دارد»، این یعنی همان گونه که اصول بر فقه حکومت می‌کند به همان معنا منطقی هم بر اصول حکومت می‌کند.

۱/۲/۴/۲/۶. بازگشت پایگاه استدلالی اصول به منطقی

در نتیجه پایگاه استدلال در اصول دقیقاً به منطقی باز می‌گردد. لذا ما اگر بخواهیم اصول را «قاعده‌مند» بهینه کنیم نه ذوقی و سلیقه‌ای و نه با تشریفات و با احترام به بزرگان که بگوئیم ایشان از قدیم با این نظم آغاز کرده‌اند پس ما هم با همین نظم شروع کنیم. می‌خواهیم بهینه کنیم و در عین حال قضاوت هم بکنیم. قضاوت در ساخت!

۱/۲/۴/۲/۷. بررسی «ساخت» علم اصول

این طور نیست که تمام آن چه را که گفته‌اند بپذیریم و در «ساخت» آن صحبت نکنیم؛ از کجا پیدا شده؟ نیازش چگونه پیدا شده؟ چه مشکلی از مردم حل می‌کند؟ علم اصول «مصنوع» ماست، قرآن که

استادش ابن جنید فرا گرفته بود خوشش آمد به علاوه این که بر قیاس نقض وارد کرد و یک اصل را کم کرد. کتاب «النقض علی ابن جنید فی اجتهاد الرأی» کتابی است که شیخ مفید در این رابطه نوشته است. بعد هم سید مرتضی و شیخ طوسی و علمایی مانند ابن ادریس و علامه حلّی و شهید اول و دوم و صاحب معالم و صاحب قوانین و شیخ انصاری و مرحوم آخوند وارد این بحث شدند».

۲. ضرورت دوم بحثی است که خودشان قبول کرده اند «مخطئه» هستند و مصوبه نیستند. خطای در تفقه و فهم از متن و کلمات را قبول کرده اند. از این رو لازم شده برای کاهش این خطا تخصص درست کنند. ۳. ضرورت سوم بحث تصرف در عینیت و تصرف در قرب است که جایگاه بحثش این جا نیست.

۱/۲/۴/۲/۳. امکان استناد دو ضرورت نخست به آقایان

دو ضرورت اول را به راحتی می شود از کلمات آقایان در آورد که زحمتش را بکشید و فیش های شاهد بر این مطالب را استخراج کنید.

بعد از بحث نیاز به علم اصول، وارد بحث طبقه بندی می شویم. این که طبقه بندی لازم داریم یا خیر؟ طبقه بندی چرا لازم است؟ و جایگاه علم اصول بین بقیه علوم، بعد از آن بحث می شود. □

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

استادش ابن جنید فرا گرفته بود خوشش آمد به علاوه این که بر قیاس نقض وارد کرد و یک اصل را کم کرد. کتاب «النقض علی ابن جنید فی اجتهاد الرأی» کتابی است که شیخ مفید در این رابطه نوشته است. بعد هم سید مرتضی و شیخ طوسی و علمایی مانند ابن ادریس و علامه حلّی و شهید اول و دوم و صاحب معالم و صاحب قوانین و شیخ انصاری و مرحوم آخوند وارد این بحث شدند».

یک بحثی که حتماً در معرفت شناسی باید انجام شود و آقای انجم شعاع زحمتش را می کشند، جوهره ی استدلالی است که منطبق با آن حکومت می کند بر علم اصول. این باید در معرفت شناسی طرح شود.

در این بحث ها اگر چیزی بیشتر از آنچه آقای شهابی گفته اند در علم اصول هست آقایان بیاورند. این می شود قدم اول، که در این قدم ما سه ضرورت را تمام کرده ایم:

۱/۲/۴/۲/۲. ضرورت های پیدایش علم اصول در شیعه

۱. ضرورت اول ضرورت در عمل است که ضرورتی است در مقابل اهل سنت که اهل سنت

بررسی و نقد کفایه - دور دوم

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجة الاسلام والمسلمین صدوق

جلسه ۲

۸۱/۱۰/۱۵

- | | |
|--|---|
| ۴..... ۱/۸/۴. ورود به موضوع و تعریف پیش از نقد فهرست | ۲..... ۱. بررسی فهرست کفایه |
| ۴..... ۱/۹. رئوس ثمانیه علم اصول | ۲..... ۱/۱. تمام بخش های فهرست کفایه باید بررسی شود |
| ۴..... ۱/۹/۱. ذکر همه رئوس ثمانیه توسط قداما | ۲..... ۱/۲. می خواهیم غرض آخوند را از فهرست اصول به دست آوریم |
| ۴..... ۱/۹/۲. عدم ذکر همه رئوس ثمانیه توسط متأخرین | ۲..... ۱/۳. در نهایت فهرست خود را اثبات می نمایم |
| ۵..... ۱/۹/۳. تفکیک علوم به موضوع و غرض | ۲..... ۱/۴. در بیان «موضوع» و «تعریف» نظری به فهرست بوده است |
| ۵..... ۱/۹/۴. تبیین معنای ترکیب «اصول فقه» | ۲..... ۱/۵. اصولیون در کنار تقسیم ما ایستاده اند |
| ۵..... ۱/۹/۵. تعریف مشهور از علم اصول | ۲..... ۱/۵/۱. عدم انحصار در هر کدام از سه حوزه |
| ۵..... ۱/۹/۶. ادله اربعه؛ موضوع علم اصول | ۳..... ۱/۵/۲. دسته بندی اولیه بر مبنای «اسناد، استناد، اسناد» |
| ۵..... ۱/۹/۷. نظر اهل سنت در ورود «قیاس» در موضوع علم اصول | ۳..... ۱/۵/۳. نفی نزاع در این دسته بندی |
| ۵..... ۱/۹/۷/۱. نفی قیاس؛ ضرورت علم اصول در عمل | ۳..... ۱/۵/۴. احتمال تفکیک این سه حوزه |
| ۵..... ۱/۹/۸. تعریف قداما از علم اصول | ۳..... ۱/۶. علت انتخاب کفایه به عنوان متن بحث |
| ۶..... ۱/۹/۹. تعریف صاحب کفایه از علم اصول | ۳..... ۱/۷. کار انجام شده در دور اول بحث |
| ۶..... ۱/۹/۹/۱. علت ورود اصول عملیه در علم اصول | ۴..... ۱/۸. تفاوت بحث در دور دوم با دور اول |
| ۶..... ۱/۹/۹/۲. وجود سه حوزه ی بحث در تعریف | ۴..... ۱/۸/۱. به کارگیری فرهنگ استدلالی علم اصول |
| ۷..... ۱/۹/۹/۳. علت خارج بودن حجیت ظن از تعریف مشهور | ۴..... ۱/۸/۲. هدف ما به دست آوردن کیفیت ساخت علم اصول است |
| ۷..... ۱/۹/۹/۴. غرض ما از ورود به این بحث | ۴..... ۱/۸/۳. علت این نحوه ورود به بحث، تولید علم اصول حکومتی |
| ۷..... ۱/۹/۹/۵. علم اصول متکفل چیست؟ | ۴..... است |

۱. بررسی فهرست کفایه

۱/۱. تمام بخش‌های فهرست کفایه باید بررسی

شود

مفروض ما این است که فهرست کفایه همان چیزی است که شما زحمت کشیده‌اید و آورده‌اید و نوعاً که من آن را با تقریرات اصول آقای شهابی مقابله کردم دیدم ایشان هم همان مطالب را گفته است که فهرست کفایه یک «مقدمه» است و هشت «مقصد» و یک «خاتمه».

در هر صورت این فهرست کفایه است، این که یک بخش آن «مقدمه» باشد و یک بخش «خاتمه» تفاوتی نمی‌کند، ما باید روی همه‌ی بخش‌های این فهرست دقت کنیم.

۱/۲. می‌خواهیم غرض آخوند را از فهرست اصول به

دست آوریم

باید تقوا به خرج دهیم تا غرض صاحب کفایه را از روی کلمات خود ایشان به دست آوریم تا بفهمیم آن فهرستی از اصول که مورد نظر ایشان بوده است چیست؟

این که بگوییم گفته‌اند «مقدمه» خارج از بحث علم اصول است یا حتی اگر خود ایشان در یک جمله‌ای تصریح به این مطلب کرده باشند، ما نمی‌توانیم بپذیریم، چرا که ممکن است بعداً برسیم به این که رفتاراً این گونه عمل نکرده باشند و نقش اصلی را همین مقدمه داشته باشد.

۱/۳. در نهایت فهرست خود را اثبات می‌نماییم

لذا می‌خواهیم در فهرست ایشان تفقه کنیم؛ ابتدا آن را بفهمیم سپس بگوییم فهرستی که ما استخراج کرده‌ایم دقیق‌تر است.

۱/۴. در بیان «موضوع» و «تعریف» نظری به فهرست

بوده است

از ملاحظه‌ای که در «امر اول» روی موضوع و تعریف علم اصول می‌شود، به نظر می‌رسد که ظاهراً یک نظری به فهرست علم اصول دارند. به وسیله‌ی تعریف و موضوع علم اصول می‌خواهند بگویند چه سرفصلی داخل علم اصول است و چه سرفصلی خارج از آن. پس خودشان یک نظری به فهرست کرده و سرفصل‌های اصلی علم اصول را مشخص نموده‌اند. این بهترین محمل برای قضاوت ما در قدم اول است.

بعدها این ده عنوان (یعنی مقدمه، مقاصد و خاتمه) را در آورده، با هم مقایسه می‌کنیم و می‌سنجیم.

لذا این بار به جای دفعه‌ی قبل که مستقیماً وارد فهرست شدیم، پیشنهاد می‌کنم ابتدا وارد بحث موضوع و تعریف شویم.

۱/۵. اصولیون در کنار تقسیم ما ایستاده‌اند

۱/۵/۱. عدم انحصار در هر کدام از سه حوزه

از بررسی و مطالعه‌ای که روی کتاب تقریرات اصول آقای شهابی داشته‌ام، ملاحظه کردم که اصولیون در مقابل همان تقسیمی که ما ارائه کرده‌ایم ایستاده‌اند (یعنی اسناد، استناد و اسناد) و با هم دعوا می‌کنند تا بگویند علم اصول کدام یک از این‌ها است. آن‌هایی که گفته‌اند علم اصول ادله‌ی اربعه است بعد هم در ذهنشان این بوده است که موضوع هر علمی «یُبْحَثُ عَنْ عَوَارِضِ الذَّاتِیَةِ» است، بعد دیده‌اند که اگر موضوع علم اصول «ادله اربعه» باشد، «خبر واحد» و «اصول عملیه» از عوارض آن نیست و به این نحوه تعریف که قدیم بوده اشکال گرفته‌اند.

ما می‌گوییم که کتاب و سنت «سند» است، پس این از بحث «اسناد»!

یک عده دیگر گفته‌اند هر جای علم اصول را که بررسی کردیم دیدیم بحث از «حجیت» است، پس موضوع علم اصول «حجیت» است.

برساند به دستیابی به احکام از مباحث علم اصول است».

۱/۵/۳. نفی نزاع در این دسته‌بندی

دبنا بر این مطلب به نظر می‌آید که در ابتدا هیچ نزاعی وجود ندارد. ما آنچه را آقایان می‌گویند به این‌که منظورشان هم «اسناد» است، هم «استناد» و هم «اسناد»، حمل می‌کنیم.

۱/۵/۴. احتمال تفکیک این سه حوزه

از سوی دیگر می‌شود تعریف را به بخشی از این سه حوزه گرفت. مثلاً بگوییم بحث علم اصول «استناد» است، بحث «سند» نیست. «اسناد» هم بحث فقه است. این احتمال هم هست که این سه حوزه را تفکیک کنیم.

۱/۶. علت انتخاب کفایه به عنوان متن بحث

اکنون باید وارد اصل بحث شویم. اما این‌که چه اصراری است کفایه را بررسی کنیم، ما که فهرست شهید صدر را در یازده جلسه نقد کردیم.

در حال حاضر کفایه متن محوری و اصلی تدریس در حوزه است. بحث اصول را هم ما بسیار با تأنی و تدریج و در چند مرحله می‌خواهیم انجام دهیم، لذا با توجه به این نکات دستور کار خود را کفایه قرار می‌دهیم.

۱/۷. کار انجام شده در دور اول بحث

دور قبل در بحث کفایه به جای این‌که ابتدا «موضوع علم اصول» و «تعریف علم اصول» را بررسی کنیم، مستقیماً وارد فهرست شدیم. وضع، مرکبات، اطلاق، استعمال، تا آخر ۱۳ امری که در مقدمه ذکر شده بحث کردیم و گفتیم که همگی از «مباحث الفاظ» اند.

خلاصه این که می‌خواهیم بگوییم اگر توجه به «سند» دارند، «سند» قرآن و روایات است و اصول برای این تدوین شده است که از این «سند» چیزی بفهمد. برای رسیدن به این فهم هم می‌خواهید کاری قاعده‌مند انجام دهید، لذا به حجیت می‌رسید.

یعنی وقتی عقل مجتهد همراه با ایمان او در نسبت دادن به خدای متعال این فهم را صورت می‌دهد تا احکام مکلف را تعیین کند، نیاز به یک تکیه‌گاه در استناد این فهم به شارع دارد و این تکیه‌گاه باید شاکله‌ی منطقی و عملی داشته باشد. چرا که قبول کرده‌اید به ما «وحی» نمی‌شود و طریق تفقه ما «عقل» ماست.

بنابراین در دعوی این که حجیت جزء علم اصول هست یا خیر؟ فعلاً نه می‌گوییم جزء علم اصول است و نه می‌گوییم نیست، اجمالاً می‌گوییم که جزء «استناد» است.

۱/۵/۲. دسته‌بندی اولیه بر مبنای «اسناد، استناد،

اسناد»

دسته‌بندی اولیه را بر این قرار می‌دهیم که پاره‌ای از بحث‌ها در جرگه‌ی «اسناد» هستند، بعضی مباحث که پیرامون «حجیت» است جزء «استناد» می‌باشد، و بحث‌هایی را که ناظر بر به کارگیری قواعد باشند «اسناد» می‌نماییم.

اگر دقت کنید آن چه آقایان گفته‌اند در این که «هر چیزی که طریق است» غرضشان همین سه حوزه بوده است.

اگر نگاه عام به این عبارت بکنیم، هر چیزی که طریق است اعم از «سند»، «استناد» و «به‌کارگیری» است. پس اگر غرض این باشد که گفتیم، این تعریفشان از علم اصول درست است. زیرا بنا بر منطق صوری باید تعریف جامع و مانع باشد، غیر را خارج کند و امور داخل را بپوشاند.

بر این اساس گفته‌اند که «هر چه طریق باشد و ما را

است؟!».

اگر چه خودشان این مطلب را موضوع بحث قرار نداده‌اند ولی ما به عنوان اولین افراد این کار را انجام می‌دهیم.

۱/۸/۳. علت این نحوه ورود به بحث، تولید علم اصول حکومتی است

دلیل این کار ما هم معلوم است. چرا که می‌خواهیم یک علم اصول «حکومتی» ارائه دهیم. بنا به این که ساختمان علم اصول موجود چه بضاعتی دارد و توانایی آن چقدر است، در نهایت کار می‌خواهیم به چنین چیزی برسیم.

این مطلب را غرض نهایی و هدف آخر قرار می‌دهیم.

چند هدف مرحله‌ای نیز داریم، که هدف اول فهم فهرست ایشان است.

۱/۸/۴. ورود به موضوع و تعریف پیش از نقد فهرست تفاوتی که این مرحله با دوره‌ی قبل پیدا کرده، ورود به بحث «موضوع علم اصول» و «تعریف علم اصول» است که ظاهراً در این بخش یک نظر اجمالی به فهرست مباحث اصول شده است.

۱/۹. رئوس ثمانیه علم اصول

۱/۹/۱. ذکر همه رئوس ثمانیه توسط قدما

حالا ببینیم این قضاوتشان نسبت به مباحث اصول درست بوده است یا خیر!

آقای شهابی می‌فرماید قدما در کتاب‌هایشان «رئوس ثمانیه‌ی علم اصول» را ذکر کرده‌اند. بد نیست که بعدها شما یکی از این کتاب‌ها را بررسی کنید و رئوس ثمانیه‌اش را بیاورید ببینیم.

۱/۹/۲. عدم ذکر همه رئوس ثمانیه توسط متأخرین سپس می‌گوید متأخرین تنها سه امر را گفته‌اند،

هر کدام از اوامر، نواهی، مفاهیم، عامّ و خاصّ را یا در «مباحث الفاظ» گذاشتیم یا در «بناء عقلا» و یا در «لوازمات عقلی».

بحث «اجتهاد» و «موضوع» را پالایش کردیم و در «ضرورت» قرار دادیم.

به همین شکل تمامی بحث‌ها را جرح و تعدیل کردیم. در نهایت هم «تعارض ادله» و «اصول عملیه» را از علم اصول خارج کردیم.

عملاً به سمت فهرست خودمان رفتیم و آن را اثبات کردیم.

۱/۸. تفاوت بحث در دور دوم با دور اول

این بار نمی‌خواهیم این کار را بکنیم. می‌خواهیم از متن خودشان استفاده کنیم. این تفاوتی است که بحث این دور با دفعه‌ی قبل پیدا کرده است.

۱/۸/۱. به کارگیری فرهنگ استدلالی علم اصول

در ابتدا این مطلب را می‌گوییم که شما در تأسیس علم اصول از «فرهنگ استدلالی علم اصول» استفاده کرده‌اید. این کلیت را اصولیون قبول دارند.

در علم اصول هنگام تعریف یک مفهوم «جنس» و «فصل» می‌آورند. هنگام تقسیم، «حیثیتی» را لحاظ می‌کنند. وقتی بخواهند بر چیزی استدلال کنند «صغری» و «کبری» می‌آورند.

۱/۸/۲. هدف ما به دست آوردن کیفیت ساخت علم اصول

است

در کفایه هم همین‌طور است. ما می‌خواهیم این کار را قاعده‌مند کنیم. می‌خواهیم این روند را بهینه کنیم و از این بهینه «ساخت علم اصول» را به دست آوریم و بگوییم که علم اصول چگونه ساخته شده است.

کتابی که در آخر این پژوهش خواهیم نوشت همین است؛ «کیفیت ساخت علم اصول چگونه بوده

«تعریف»، «موضوع» و «غرض» و سپس با این عبارات ادامه می‌دهد: «تعریف علم به این جهت مهم و تقدیمش بر مباحث اصلی لازم است که... تعیین موضوع و تعریف آن به این سبب مهم و تقدیمش لازم افتاده که... بیان غرض به این سبب مهم و تقدیمش لازم شده که...» در این جا سه فیش دارد برای تبیین «تعریف»، «موضوع» و «غرض».

۱/۹/۳. تفکیک علوم به موضوع و غرض

ایشان بحث منطقی خوبی طرح کرده است در این باب که «همان طور که علم اصول یک «صنعت» است، صنعت‌ها به جهت اختلاف «موضوع» و «غرض»، هر دو تفکیک می‌شوند، مثل بحث فلسفه که «موضوع» و «جهتش» مطلقاً با همه‌ی علوم فرق می‌کند. یک سری علوم دیگر تنها به تفکیک «موضوعشان» از هم تمییز داده می‌شوند، یعنی از طریق جنسشان و یا از طریق فصلشان».

۱/۹/۴. تبیین معنای ترکیب «اصول فقه»

در قوانین (آن طور که به یاد دارم) در توضیح «تعریف علم اصول» ابتدا اضافه‌ی «اصول» به «فقه» بررسی شده بود که «اصول» یعنی چه؟ «فقه» یعنی چه؟ و اضافه‌ی «اصول» به «فقه» به چه معناست. چهار معنا برای «اصول» ذکر کرده بود؛ راجح یا ظاهر، دلیل، استصحاب، قاعده. «فقه» را هم به معنای «فهم» معنی گرفته بود. لکن در کفایه این بحث‌ها نشده است.

۱/۹/۵. تعریف مشهور از علم اصول

آقای شهابی می‌فرماید: «در تعریف اصطلاحی اصول فقه تعبییرات بسیاری از قدما و متأخرین عامه و خاصه به ما رسیده که از همه معروف‌تر این عبارت است: «اصول فقه عبارت است از علم به قواعدی که برای استنباط احکام شرعی به وسیله‌ی ادله‌ی

تفصیلیه‌ی خود تهیه و تمهید شده».

این تعریف را ایشان مطرح کردند و وارد اشکالات مطروحه بر آن نیز شده‌اند.

۱/۹/۶. ادله اربعه؛ موضوع علم اصول

در بحث «موضوع اصول فقه» ادله‌ی اربعه را گفته است که با تجزیه آن سه عنوانی که گفته شد به دست می‌آید «اسناد»، «استناد»، «اسناد».

۱/۹/۷. نظر اهل سنت در ورود «قیاس» در موضوع علم

اصول

ابتدا ببینیم نظر اهل سنت در ادله‌ی اربعه چیست؛ «کتاب، سنت، قیاس، عقل» یا چیز دیگری بوده است؟! فعلاً چون دستور کار ما فقط در فهرست است وارد این بحث نمی‌شویم.

اما این که بتوانیم از کفایه استشهادی بکنیم در ردّ «قیاس»، ظاهراً نمی‌توانیم.

من پیشنهاد خودم این است که ابتدا نظر اهل سنت را بیاوریم در این که «قیاس» را در «موضوع علم اصول» آورده‌اند، بعد بگوییم که شیعیان با اهل سنت روبه‌رو بوده‌اند و بنا به توالی به فرمایشات معصومین (ع) که قیاس را منع کرده‌اند، شیعیان نیز در علم اصولشان روی قیاس خط زدند.

۱/۹/۷/۱. نفی قیاس؛ ضرورت علم اصول در عمل

پس ما ضرورت عمل‌مان را این جا اثبات می‌کنیم. دو اصل از بحث به دست می‌آید:

۱. جواب «قیاس» را تعبداً داده‌اند، نه تعقلاً.

۲. «قیاس» تعبد و تقوا را نسبت به متن مخدوش می‌کند.

۱/۹/۸. تعریف قدما از علم اصول

می‌رسیم به تعریف قدما، صاحب کفایه تعریف قدما را به «ادله‌ی اربعه» ذکر کرده‌اند.

۱/۹/۹. تعریف صاحب کفایه از علم اصول

ما با سه تعریف مواجه هستیم: تعریف قدما، تعریف مشهور و تعریف صاحب کفایه.

صاحب کفایه می‌گوید که «موضوع علم اصول» خصوص ادله‌ی اربعه نیست، زیرا بسیاری از مباحث علم اصول هست که داخل ادله اربعه نمی‌شود. ایشان این انحصار را شکسته‌اند.

ادله‌ی اربعه تنها «اسناد» است و اگر علم اصول را محدود به ادله اربعه کنیم «استناد» و «اسناد» را نفی کرده‌ایم و در نتیجه «اخباری» شده‌ایم.

اخباری می‌گوید که «حفظ کتاب و سنت» ما را کفایت می‌کند. این همان نزاعی است که بین اصولیون و اخباریون وجود دارد و تعبیر صاحب کفایه هم برای نفی انحصار آن است.

تعریف مشهور این است که «علم اصول علم به قواعدی است که آماده شده است برای استنباط احکام شرعی».

صاحب کفایه به این تعریف نقد دارند و می‌فرمایند باید قواعدی که در مقام عمل به احکام منتهی می‌شوند را نیز داخل تعریف کنیم تا «اصول عملیه» داخل علم اصول شود.

۱/۹/۹/۱. علت ورود اصول عملیه در علم اصول

اما چرا اصول عملیه باید داخل علم اصول باشد؟! اگر ما خودمان را محدود کنیم به این که علم اصول تنها می‌بایست از کلمات و خطابات شرعی احکام را بفهمد، وقتی هم که این احکام به دست آمد اعلام کنیم که ما برای مکلفین صد حکم داریم، وظیفه‌ی بعدی ما هم ابلاغ به آنهاست. حال، مکلف در عمل به یک مسائلی برخورد کرده است، دوباره از ما سؤال می‌کند و ما می‌بینیم این مسأله در روایات نیست.

ضرورت بحث از «اصول عملیه» این جا است که مطرح می‌شود. ما باید وظیفه مکلف را «فی مقام

العمل» هم تعیین کنیم. در این کار دیگر نسبت دادن به شرع در نمی‌آید!

از سوی دیگر، گاه می‌گوییم «فی مقام العمل» مسائلی از خود کتاب «حین الاستنباط» به دست می‌آید، مثلاً همان طور که شارع گفته است «ظهر شد نماز بخوان»، می‌گوید «اگر در مقام عمل گیر کردی چه بکن». مثلاً روایت داریم که اگر در موضوعی نفهمیدی که چه بکنی «قف» توقف کن!

در این حالت که حیطة بحث ما «شرع محض» است، هیچ فرقی با نماز و زکات ملاحظه نمی‌شود و این حالت اساساً محل نزاع نیست. این چنین احکامی می‌رود در همان تعریف مشهور یعنی تعریف مشهور این بخش را هم می‌پوشاند و مشکلی پدید نمی‌آید. مگر آن که بگوییم می‌خواهیم «مستقل» به این مطلب نگاه کنیم، عقل می‌خواهد به تنهایی نسبت به آن نظر دهد.

اگر فرض ما این باشد، لازم است که این قید صاحب کفایه در تعریف آورده شود تا بتواند این بخش را پوشش دهد.

۱/۹/۹/۲. وجود سه حوزه‌ی بحث در تعریف

به این ترتیب واضح شد که بخش اول راجع به ادله‌ی اربعه بود و این به معنای «سند» است. پذیرفتیم که در علم اصول «سند» هم داریم لکن گفتیم انحصار تعریف به آن غلط است.

در قسمت دوم روشن شد که «تعادل و تراجیح، خبر واحد، اصالت‌الظهور، مباحث الفاظ، امر و نهی، مقدمه واجب، بحث ضد و...» این‌ها بحث ادله نیست بلکه تکیه‌گاه «نسبت دادن» است و طریق واقع می‌شود برای استنباط. پس این می‌شود بحث‌های «استنادی».

از طرف دیگر وقتی به سمت فقه می‌رویم، قواعدی را در «اسناد» مطرح می‌کنیم که آئین‌نامه‌ی اجرایی برای به‌کارگیری این ماشینی است که در علم

اصول ساخته ایم.

ارتباط برقرار کند و محصول آن یک دسته از احکام بشود؟! در مقابل این دسته از احکام استخراج شده هم آیا وظیفه اش تنها ابلاغ است؟! یا این که یک وظیفه ی دیگر هم دارد و آن وظیفه این است که مجتهد باید وظیفه ی مکلف در هر حال را تعیین بنماید؟! یعنی مکلفین در برخورد با موضوعات جدید گیر می کنند و دوباره به نزد مجتهد باز می گردند.

به این معنا که بگوییم مجتهد باید بین «موضوعات» و «کتاب و سنت» رفت و برگشت داشته باشد!

این را هم از کلام ایشان در آورید چرا که در فقه گفته ایم «پاسخگو به مسائل مستحدثه» هستیم. یک بحثی را نیز آقایان مطرح کرده اند که گفته اند ما «مخاطبه» هستیم و «مصوبه» نیستیم. این بحث را هم تجزیه کنید و بیاورید.

۱/۹/۹/۵. علم اصول متکفل چیست؟

علم اصول متکفل چه مطلبی است؟! آیا می خواهد «چیزی» را از «متن» بفهمد، از این اجمالی تر نمی شود تعریف کرد. درست مانند معرفت شناسی که می گوید به جهان برخورد می کنیم و می خواهیم یک چیزی را از عالم بفهمیم.

این در قدم اول است، قدم دوم را که بر می داریم می گوییم این ارتباط با متن خطاپذیر است.

سنی ها هم این را منکر نیستند، که یک کتابی است و می خواهیم یک چیزی از آن بفهمیم.

س: این مطلق نیست که یک چیز می خواهیم بفهمیم، بلکه می خواهیم «حکم» از آن بفهمیم. اگر این طور بگوییم، علم تفسیر و اخلاق و حدیث هم داخل این بحث می شود.

ابتداءً داخل می کنیم و سپس نگاه می کنیم ببینیم آقایان کجا این علوم را خارج می کنند. بحث ما این است که این اجمال را همه پذیرفته اند. □

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱/۹/۹/۳. علت خارج بودن حجیت ظن از تعریف

مشهور

صاحب کفایه مدعی شده اند که تعریف مشهور «حجیت ظن» را هم مانند «اصول عملیه» نمی پوشاند، این به چه دلیل است؟! اگر «حجیت ظن» را از روایت و حدیث بدست می آوریم که گفتیم داخل در بخش اول تعریف است و حجیت آن شرعاً تمام می شود.

۱/۹/۹/۴. غرض ما از ورود به این بحث البته فعلاً نمی خواهیم وارد استدلال آخوند بشویم و اشکال کنیم. غرض ما از تجزیه کردن این بخش این نیست که بگوییم استدلال آخوند تام بود یا نبود.

می خواستیم از اشکال و ابرامی که آقایان نسبت به یکدیگر داشته اند، سه حوزه را نشان دهیم؛ سه حوزه ی «اسناد»، «استناد»، «اسناد». اثبات کنیم که اصولیون همگی این سه حوزه را قبول دارند. ظاهراً در مقدمه بحثی از «اسناد» نکرده اند. دو اشکالی هم که مطرح کرده اند بر تعریف مشهور مربوط به «اصول عملیه» و «حجیت ظن» است.

برای جلسه ی بعد این بخش را تجزیه کنید تا ببینیم آیا کلام ایشان به این می رسد که غرض آقایان از این نقد و نقض ها پوشش دادن این سه حوزه بوده است و عدم انحصار علم اصول به هر کدام!

یک بحث در حوزه ی به کارگیری یعنی «اسناد» باقی مانده است، یک بحث هم در «تعیین وظیفه ی مجتهد».

این دو بحث را هم از تجزیه ی بحث اجتهاد در خاتمه بیاورید.

آیا وظیفه ی مجتهد این است که ابتدا یک تخصصی به وجود آورد، سپس به کمک آن با کلمات

بررسی و نقد کفایه - دور دوم

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجة الاسلام والمسلمین صدوق

جلسه ۳

۸۱/۱۰/۲۲

۶	۳/۱۵/۱/۱	تعریف تخصصی و ادراکات بدیهی اجمالی	۲	۳/۱۵/۱/۱	بررسی فهرست مباحث کفایه
۶	۳/۱۵/۱/۲	بدهات‌های اجمالی علم اصول	۲	۳/۱۵/۱/۲	آن چه در دور قبلی بحث مطرح شد
۶	۳/۱۵/۱/۳	علت قرار گرفتن «خاتمه» در «مقدمه»	۲	۲/۱	خروج «اصول عملیه» از علم اصول
۶	۳/۱۵/۲	نسبت بین مقدمه و مقاصد	۲	۳	استفاده از مباحث درونی کفایه جهت نظم دادن به فهرست
۶	۳/۱۵/۲/۱	مصادیق بودن مقاصد برای مقدمه	۲	۳/۱	مباحث مورد استفاده
۶	۳/۱۵/۲/۲	پایگاه عقلانی علم اصول	۲	۳/۲	استخراج سه حوزه «اسناد، استناد، اسناد» از نزاع در موضوع و تعریف
۷	۳/۱۵/۲/۳	دلیل عقلانی بودن پایگاه علم اصول	۲	۳/۳	اترار به خطای در تعقل
۷	۳/۱۵/۲/۴	عقلانی بودن مقاصد	۲	۳/۳/۱	نظر صاحب کفایه
۷	۳/۱۵/۲/۵	عقلانی بودن امضای قواعد عام توسط رئیس العقلا	۲	۳/۳/۲	نظر علامه طباطبایی
۷	۳/۱۵/۲/۵/۱	بازگشت حجت در اصول به نظر عقلا	۳	۳/۴	اترار به خطای در تفقه
۷	۳/۱۵/۲/۵/۲	مطرح نبودن «امضاء» در حجیت	۳	۳/۵	بیان اغراض شارح در کتاب و سنت
۷	۳/۱۵/۲/۶	تفکیک بحث در تعارض ادله	۳	۳/۶	رتنار مجتهد در برخورد با ادله
۸	۳/۱۵/۲/۶/۱	عدم امکان بازگشت تعارض به جعل	۳	۳/۶/۱	اثبات صدر در ادله
۸	۳/۱۵/۲/۶/۲	پذیرش نسبت در احکام شرعی	۳	۳/۶/۲	کشف دلالت در ادله
۸	۳/۱۵/۲/۶/۳	نسبت رافع تعارض در ادله	۳	۳/۶/۳	استخراج حکم از مدالیل ادله
۸	۳/۱۵/۲/۶/۴	ضعف «زمانی» در فهم از ادله	۳	۳/۶/۴	ابلاغ حکم به مردم
۸	۳/۱۵/۲/۶/۵	ضعف «زمانی» در فهم از ادله	۴	۳/۷	شباهت کار مجتهد به فیلسوف
۸	۳/۱۵/۲/۶/۵/۱	تکلیف مکلف در تنافی زمانی	۴	۳/۸	خطای عقل در ارتباط با ادله
۹	۳/۱۵/۲/۶/۶	پیدایش موضوعات جدید	۴	۳/۹	نقش رجال و درایه در تفقه
۹	۳/۱۵/۲/۶/۷	عنوان «تعیین اولویت» به جای «تعارض ادله»	۴	۳/۱۰	اصالت «نهم عرفی» در فهم غرض شارح
۹	۳/۱۵/۲/۷	خارج بودن اصول عملیه از علم اصول	۴	۳/۱۱	سه سطح در رسیدن به مدلول کلمات
۹	۳/۱۵/۲/۸	اسنادی بودن اصول عملیه شرعی	۴	۳/۱۲	تأسیس تخصصی به نام علم اصول
۹	۳/۱۶	جمع بندی فهرست کفایه	۴	۳/۱۳	به کارگیری قواعد اصول در فقه
۹	۳/۱۶/۱	اگر پایگاه علم اصول «تعبد» باشد	۴	۳/۱۴	اثبات سه حوزه «سند، حجیت، به کارگیری» اصول
۹	۳/۱۶/۱/۲	تغییر چهره‌ی علم اصول	۴	۳/۱۴/۱	نفی موضوع بودن ادله برای اصول به معنای نفی ارتباط اصول با ادله نیست
۱۰	۳/۱۶/۱/۳	روش دیگری در ساخت علم اصول	۵	۳/۱۴/۲	پایگاه عقلانی در فهم مدلول
۱۰	۳/۱۶/۲	امکان استناد تحلیل فهرست به مصنف	۵	۳/۱۴/۳	سه پایگاه «عقل، عقلا، عرف» در فهم مدلول
۱۰	۳/۱۶/۳	انحصار علم اصول در باید و نباید عرفی	۵	۳/۱۴/۴	استفاده از آیه و روایت
۱۰	۳/۱۶/۴	تعمیم باید و نباید و تشخیص آن توسط عقل	۵	۳/۱۴/۵	وجود قرینه‌هایی بر اثبات سه حوزه «سند، استناد، اسناد»
۱۱	۳/۱۶/۴/۱	نقطه‌ی شروع به ساخت علم اصول	۶	۳/۱۴/۵/۱	نبود قرینه برای اثبات «اسناد»
۱۱	۳/۱۶/۴/۲	برخورد با ادله یا برخورد با موضوعات	۶	۳/۱۵	بررسی فهرست صاحب کفایه
۱۱	۳/۱۶/۴/۳	اشکال تقسیم کلمات به «تکلیفی، توصیفی، ارزشی»	۶	۳/۱۵/۱	قرار گرفتن «خاتمه» در «امر اول»
۱۱	۳/۱۶/۴/۴	مخاطب شارح تنها عرف نیست	۶		
۱۱	۳/۱۶/۴/۵	بازگشت بحث‌های نظری به بدهات‌های هر علم			

۱. بررسی فهرست مباحث کفایه

همان گونه که در جلسات پیش توضیح داده شد، در این دوره از بحث در صدد بررسی فهرست مباحث کفایه می‌باشیم تا از این راه بتوانیم فهرست جدیدی برای علم اصول ارائه نماییم. فهرستی منظم که ابتدا و ختم آن به نحوی تنظیم شده باشد که عناوین آن بتواند به فهرست کفایه بازگردد.

۲. آن چه در دور قبلی بحث مطرح شد

در دور قبلی بحث، مطالبی مطرح شد که نسبت بین عناوین فهرست کفایه را توضیح می‌داد.

۲/۱. خروج «اصول عملیه» از علم اصول

در آن مباحث گفتیم که «اصول عملیه» خارج از علم اصول است و بحث «تعارض ادله» را نیز با جرح و تعدیل‌هایی در سایر مباحث علم اصول منحل کردیم. باقی عناوین فهرست را نیز نظم داده و مرتب نمودیم.

۳. استفاده از مباحث درونی کفایه جهت نظم دادن به

فهرست

در این دور از بحث قصد داریم برای اثبات فهرست مورد نظر خود، چند بحث مطرح شده در کفایه را مورد توجه قرار دهیم. این مباحث ما را در فهم فهرستی که در نظر صاحب کفایه بوده است یاری می‌کند.

۳/۱. مباحث مورد استفاده

یکی از این موارد بحث «موضوع» و «تعریف» است. سپس بحث «امارات»، «اجتهاد» و بحث «انسداد».

نکاتی در این مباحث هست که به ما در اثبات فهرست قاعده‌مندی که به آن اعتقاد داریم کمک می‌کند. پس بحث ما در این جلسه پیرامون این

بخش هاست.

۳/۲. استخراج سه حوزه «اسناد، استناد، اسناد» از

نزاع در موضوع و تعریف

در جلسه‌ی قبل توضیح داده شد که چگونه نقد و نقض‌ها و نزاع‌های مطرح شده در بحث «موضوع» و «تعریف» توانسته است به ما کمک نماید تا سه حوزه «اسناد»، «استناد» و «اسناد» را از میان کلام اصولیون در آوریم و اثبات کنیم.

صاحب کفایه در تعریفی که خود از علم اصول ارائه می‌نماید: صناعتی است که با آن قواعدی که می‌تواند در طریق استنباط احکام قرارگیرد یا قواعدی که در مقام عمل به احکام منتهی می‌گردد شناخته می‌شود به وضوح نشان می‌دهد که موضوع علم اصول امری است اعم از ادله اربعه و اعم از امارات، که حجیت را تمام می‌کنند و اعم است از قواعد به کارگیری این امور.

البته باید در بخش‌های دیگر هم دقت کنیم تا ببینیم آیا می‌شود گفت که در نظر قوم علم اصول اعم از «اسناد و استناد و اسناد» است. این مطلب را که قواعد به کارگیری هم داخل علم اصول است باید از دیگر گفته‌های شان استخراج شود.

۳/۳. اقرار به خطای در تعقل

۳/۳/۱. نظر صاحب کفایه

در بحث «تصویب» که وارد می‌شویم، غرضمان ورود به بحث مخطئه و مصوبه نیست.

در این بحث می‌خواهیم از اشارات اصولیون به مخطئه بودن فقیه در استنباط احکام شرعی استفاده کنیم و ضرورت ۲ را در کلامشان نشان دهیم.

صاحب کفایه اشاره می‌کند به اتفاق همگان در تخطئه در امور عقلی، می‌فرماید تخطئه در امور عقلی مورد اتفاق همگان است.

۳/۳/۲. نظر علامه طباطبایی

ما این گفته را به آن چه که علامه طباطبایی فرموده‌اند حمل می‌کنیم: گاه ما با واقعیت برخورد می‌کنیم و پس از مدتی می‌فهمیم دچار وهم شده بودیم و باید تصوّر خود از آن واقعیت را اصلاح کنیم. منظور ایشان این است که ما با چند چیز برخورد می‌کنیم:

۱. سوسفطایی‌ها که واقعیت را انکار می‌کنند.

۲. خطایی که عقل در ادراکاتش دارد. به دلیل

این که منشأ ادراکات عقلانی حسّ است.

۳/۴. اقرار به خطای در تفقه

در هر صورت ایشان قبول دارد که ما در فهم

عقلانی مخطئه هستیم.

اما در بحث تفقه می‌فرمایند: یاران ما (فقهای شیعه)

در آن نیز قائل به تخطئه هستند و قائل به این هستند که خدای تبارک و تعالی در هر مسأله‌ای حکمی دارد که اجتهاد گاهی به آن دست پیدا می‌کند و گاهی به چیز دیگری غیر از آن می‌رسد. معنای کلام ایشان این است که در این جا نیز خطا راه دارد.

در ادامه می‌گویند: نمی‌شود اجتهاد در مسأله‌ای را تصوّر

کرد مگر آن که حکمی واقعی برای آن مسأله وجود داشته باشد، تا مجتهد در صدد استنباط آن از ادله‌اش باشد و در صدد تعیین آن به حسب ظاهر.

ترجمه‌ی شما عین متن است؟

م: سعی کرده‌ام درست ترجمه شود.

اغراض خاصی فرستاده است. کتاب و سنتی روبه‌روی ماست چه این که به صورت تکمیل شده در اختیار ما قرار گرفته باشد (مانند شرایطی که اکنون در آن به سر می‌بریم) و چه این که خودمان در عصر حضور باشیم و ببینیم که قرآن به تدریج بر قلب نبی اکرم (ص) نازل می‌شود و شارع اغراضی را که دارد در قالب کلمات و ادبیاتی به مردم می‌رساند. ببینیم عملاً مسائل زمان را جهت می‌دهد و مؤمنین را حمایت می‌کند و ولایت می‌نماید.

در هر دو حالت، به نحو عامّ می‌گوییم که شارع اغراضی دارد و این اغراض را نبیّ او به مردم می‌رساند.

۳/۶. رفتار مجتهد در برخورد با ادله

آن چه اکنون در دست ماست همین کلمات و همچنین آثار آن‌هاست، همین قرآن و قال الصادق (ع) و قال الباقر (ع) در دست ماست.

از این رو است که می‌گوییم ما ادله‌ای داریم که عوارضی دارد و بحث ما در عوارض این ادله است. بحث در صحّت و سُقم این ادله، این که هر دلیل سنداً چگونه است؟

۳/۶/۱. اثبات صدور در ادله

اولین گامی که مجتهد در صدد است در تفقه بردارد روبه‌رو شدن با «سند» این ادله است. او می‌بایست سند هر دلیل را اثبات یا ردّ کند.

۳/۶/۲. کشف دلالت در ادله

بعد از فهم از سند هر دلیل، مجتهد می‌بایست بر روی مدلول‌ها الفاظ و عبارات و جمل مطالعه نماید و دلالت قرآن و روایات را بفهمد.

۳/۶/۳. استخراج حکم از مدالیل ادله

پس از فهم دلالت سند، استخراج حکم است.

همین قسمت از بحث مورد نظر ماست. این فضا

را تصوّر کنید؛ مجتهدی است، ادله‌ای است و تفقه‌ی است.

۳/۵. بیان اغراض شارع در کتاب و سنت

تصوّر. نمایید شارعی است که ادله‌ای را برای

۳/۶/۴. ابلاغ حکم به مردم

در نهایت ابلاغ آن حکم به مردم، وظیفه‌ای است که بر دوش مجتهد نهاده شده است.

۳/۷. شباهت کار مجتهد به فیلسوف

لذا درست مانند آن که می‌گفتیم فیلسوف در مقابل «حقیقت» است و تخصصی به نام فلسفه دارد و با آن می‌خواهد «احکام کلی وجود» را ارائه نماید، «احکام کلی جهان‌شناسی» را و «احکام جهان‌بینی» را، فقیه نیز در این جا می‌خواهد غرض شارع را بفهمد.

در کلام قوم، وقتی صحبت از «موضوع» علم اصول شده همین فروض مطرح شده است. متناظر با آن برخوردی که با عالم خارج شده و علم فلسفه ساخته می‌شود، این جا نیز برخورد با کلام شارع صورت می‌گیرد. این مطلب خارج از علم اصول است.

۳/۸. خطای عقل در ارتباط با ادله

یک مجتهد با تخصصی که به دست آورده در صدد است تا با کلام شارع ارتباط برقرار نماید و در این ارتباط حکم او را بفهمد.

آن چه این جا مطرح است این است که عقل او در برقراری این ارتباط خطا می‌کند.

او به یک تخصص نیاز دارد تا خطای خود را در این ارتباط کم نماید. از همین جا مباحثی پیرامون ادله در برابر مجتهد قرار می‌گیرد.

۳/۹. نقش رجال و درایه در تفقه

«علم الرجال» و «علم الدرایه» عوارض «سند» را بررسی می‌کنند. جایگاه این دو علم درون علم اصول است. این خود علم اصول و خود اصولیون هستند که باید آن دو را تأسیس نمایند و قواعدشان را ذکر کنند تا با رعایت این قواعد، سلامت سند تضمین شود.

۳/۱۰. اصالت «فهم عرفی» در فهم غرض شارع

هنگامی که بحث از سند تمام شد، مجتهد باید غرض شارع را از پس مدلول این کلمات دریابد. این جاست که «فهم عرفی» معنا پیدا می‌کند. چرا که غرض شارع رساندن پیام خود به همه‌ی عباد است، از همه‌ی زبان‌ها و از همه‌ی ملیت‌ها.

۳/۱۱. سه سطح در رسیدن به مدلول کلمات

ابتدا باید «فهم عرفی» را بفهمیم، سپس «لوازم عقلی» آن را درک کنیم و بعد هم در نهایت «لوازم عقلایی» آن را. مدلول کلمات را باید در سه سطح به دست آوریم.

۳/۱۲. تأسیس تخصصی به نام علم اصول

با توجه به همین نکته است که ما ناگزیر می‌شویم حجیت قواعد عرفی، قواعد عقلی و قواعد عقلایی خود را به اثبات برسانیم. تا از این رهگذر روش فهم ما از مدلول کلمات تبدیل به یک تخصص شود، تخصصی که خطای ما را کاهش دهد و نتیجه را برای ما حجت نماید.

۳/۱۳. به کارگیری قواعد اصول در فقه

بعد از ساخت قواعد اصول، باید این قواعد را در فقه به کار بگیریم و بر روی ادله کار صغروی انجام دهیم، یک کار مصداقی.

تا زمانی که این کار انجام نشده است، حکمی استخراج نمی‌شود، حکمی هم اگر استخراج نشد، قابلیت ابلاغ به عباد برای مجتهد پیدا نمی‌شود.

۳/۱۴. اثبات سه حوزه «سند، حجیت، به کارگیری»

این نخستین بحث ما در فهرست بود که به اجمال تکیه کردیم و سه حوزه «سند، حجیت و به کارگیری» را روی همین اجمالی که اصولیون

گفته‌اند نشان دادیم.

این بار بر خلاف گذشته در «موضوع» و «تعریف» حرکت نکردیم تا از محاجه‌ای که شده است با بررسی قرینه‌ها اثبات سه حوزه‌ی مزبور را بیرون آوریم، این بحثی بود که در جلسه‌ی قبل مطرح شد. در آن جلسه قصد داشتیم فیش‌هایی در متن پیدا کنیم تا این مطلب را واضح‌تر کنیم.

۳/۱۴/۱. نفی موضوع بودن ادله برای اصول به معنای

نفی ارتباط اصول با ادله نیست

در جلسه قبل روشن شد وقتی صاحب کفایه موضوع بودن ادله را نفی می‌کند، منظورش تنها شکستن «انحصار» علم اصول در سند است. نه این که بخواهد بگوید علم اصول چیزی است که در «برخورد» با ادله ساخته نمی‌شود. ساخت علم اصول موضوعاً در برابر ادله تعریف می‌شود و علم اصول تخصصی است که می‌خواهد در برخورد با ادله «چیزی» بفهمد.

۳/۱۴/۲. پایگاه عقلانی در فهم مدلول

بعد از این بحث است که می‌فرمایند ما باید علم اصول را به گونه‌ای تعریف کنیم که «حجیت ظن» و «اصول عملیه» را نیز در بر گیرد.

در بحث «امارات»، بحث «حجیت» و بحث «قطع» می‌خواهند پایگاه عقلانی فهم از دلالات را پی ریزی نمایند.

معنای این مطلب این است که روشن شود جایی که مجتهد می‌خواهد مدلول را بفهمد، پایگاه یا پایگاه‌های دلیل آوردنش چه مباحثی است؟ «علم» است یا «ظن» یا «اماره» از کدام شروع می‌کند؟ کدام را اصل قرار می‌دهد؟ حجیت را از خود شرع می‌گیرد یا مستقل به دست می‌آورد؟

۳/۱۴/۳. سه پایگاه «عقل، عقلا، عرف» در فهم مدلول

بحث‌هایی که پیرامون این بخش است مانند بحث «امضاء»، بحث «بناء عقلا»، بحث «عرف» بحث «حجیت قول لغوی» و سایر بحث‌های این بخش، همگی باید بررسی شوند.

گرچه در این قسمت نامنظم بحث شده است و حتی «خبر واحد» و مباحث «شهرت» را هم در همین قسمت آورده‌اند، ولی ما از بررسی مباحث این قسمت می‌خواهیم تکیه‌گاه‌های مدلولی را بیابیم و بفهمیم که در هر مورد پایگاه بحث به «عقل» باز می‌گردد یا به «عقلا» و یا به «عرف».

۳/۱۴/۴. استفاده از آیه و روایت

اگر در این بخش‌ها از مدلول آیه و روایت استفاده کنند، بحث دیگری در می‌گیرد که خواهیم پرسید آیا ساخت علم اصول را «منطقی» و «عقلانی» پی می‌گیرید و یا این که «شرعی» با آن برخورد می‌کنید.

۳/۱۴/۵. وجود قرینه‌هایی بر اثبات سه حوزه‌ی «سند،

استناد، اسناد»

بنابراین در بحث تعریف و بحث موضوع قرینه‌هایی که دلالت بکند بر بحث اسناد و استناد و اسناد هست.

م: در جلسه‌ی قبل مطرح فرمودید که اثبات بحث «اسناد» از کلام ایشان به دست نیامد.

نمی‌توانیم بگوییم که مجتهد فقط قواعدی را برای فهمیدن درست می‌کند بلکه باید حکم هم در آورد. اگر علم اصول را به این تعریف کنیم که ماشینی است قادر به راه رفتن در علم فقه، آقایان اصولیون که این گونه معنا نکرده‌اند.

در تعریف ارائه شده برای علم اصول، قرینه‌ای هست بر این که قواعد به دست آمده باید به ما کمک

کند تا بتوانیم وظیفه‌ی مکلف را استخراج کنیم و احکام مکلف را در آوریم.

بنابراین مجتهد باید این توان را داشته باشد که بعد از به دست آوردن قواعد، بتواند آن را در فقه به کار گیرد. این مطلب از دقت در تعریف در می‌آید.

م: پس برای فقه اثبات می‌شود نه برای اصول!

۳/۱۴/۵/۱. نبود قرینه برای اثبات «اسناد»

بله، در کلامشان قرینه‌ای نیست که بتوانیم با استناد به آن بگوییم «اسناد» هم داخل علم اصول است. تعریفشان از علم اصول فقط «اسناد» را می‌گیرد و «استناد» را.

۳/۱۵. بررسی فهرست صاحب کفایه

باید بر اساس همین بحثی که در مباحث «موضوع»، «تعریف»، بحث «اجتهاد» یعنی بحث «مصوبه» و «مخطئه»، بحث «انسداد»، بحث «قطع» و «حجیت» و «امارات» مطرح شده است، سرفصل‌های فهرست صاحب کفایه بررسی کنیم. فهرست ایشان یک مقدمه دارد و هشت مقصد و یک خاتمه.

۳/۱۵/۱. قرار گرفتن «خاتمه» در «امر اول»

«خاتمه» باید در خود بحث «موضوع» و «تعریف» قرار گیرد.

۳/۱۵/۱/۱. تعریف تخصصی و ادراکات بدیهی اجمالی

ما همیشه در تعریف «موضوع» یک علم یک تعریف «تخصصی» داریم که علم را به جنس و فصل تعریف می‌کنیم و یک ادراکات «بدیهی اجمالی» داریم که باید بتوانیم آن جنس و فصلی را که در ترکیب است و از بساطت در آمده باز گردانیم به آن بداهت‌های اجمالی.

۳/۱۵/۱/۲. بداهت‌های اجمالی علم اصول

این که گفتیم ادله‌ای هست و یک مجتهدی با این ادله برخورد می‌کند، در این برخورد هم خطا راه دارد، این موارد همه بدیهی است.

اکنون می‌خواهیم بگوییم «موضوع» علم اصول چیست، جنسش چیست و فصلش چیست. این تعریف باید باز گردد به آن بداهت‌ها.

۳/۱۵/۱/۳. علت قرار گرفتن «خاتمه» در «مقدمه»

لذا بحث «اجتهاد» مبنی بر این که «مصوبه» هستیم یا «مخطئه»، سرفصل‌هایی است که به عنوان بداهت‌های علم اصول می‌تواند مطرح شود، نه این که برود در «خاتمه».

پس باید خاتمه در موضوع و تعریف منحل شود، به عنوان پایگاه بداهت‌هایی که بعداً بر اساس آن خواهیم گفت موضوع چیست، ضرورتش چیست و هدفش چیست.

۳/۱۵/۲. نسبت بین مقدمه و مقاصد

بحث بعد نسبت بین مقدمه و ۸ مقصد است. بعضی از مقاصد مانند امر، نهی، مفهوم، منطوق، مجمل و مبین، عام و خاص، این‌ها بحث‌هایی است که عوارض «تفاهم و تخاطب» می‌باشد، عوارض گفت‌وگو و فهم متن و فهم ادله.

۳/۱۵/۲/۱. مصداق بودن مقاصد برای مقدمه

اگر دقت شود بحثی که در مقدمه مطرح شده است، «قواعد عام تفاهم و تخاطب» است و این بحث‌ها مصداق آن قواعد عام می‌باشند. هر کدام از امر و نهی یک مصداق از اصول لفظیه هستند. از حیث وضع، حقیقت و مجاز، مشتق، ماده، هیئت، صورت و....

۳/۱۵/۲/۲. پایگاه عقلانی علم اصول

ما یک بحثی داریم که آیا ساخت اصول با «منطق» و همراه با عقلانیت انجام می‌شود، یا تنها با تکیه به اصل معذریّت و منجزیّت، به عنوان «طاعت»، علم اصول ساخته می‌شود. در حقیقت ما می‌خواهیم این مطلب را کنترل کنیم که قواعد ساخته شده مصادیقی از امثال اوامر مولا هستند، یا این که عقلانی می‌باشند.

۳/۱۵/۲/۳. دلیل عقلانی بودن پایگاه علم اصول

دلیل ما بر عقلانی بودن این قواعد، همین است که در بحث امارات می‌گویند همه‌ی مباحث به تعریف «علم» باز می‌گردد. علم هم که قابلیت «جعل» ندارد و مستقیماً به «قطع» باز می‌گردد. قطع هم قابلیت «جعل» ندارد تا شارع برای آن جعل حجیت کند. منظور از قطع در علم اصول «علم» است. منظور اصولیون از قطع حکمت عملی نیست.

اگر قطع در اصول به معنای علم شد، در این صورت احتمال خلاف ندارد و کشف از واقع می‌کند یعنی «کشف تام» از ادله. خود این کشف می‌شود «حجیّت».

۳/۱۵/۲/۴. عقلانی بودن مقاصد

اگر ساخت علم اصول عقلانی است، مقدمه، حقیقت و مجاز، استعمال، وضع، تمام این بحث‌ها عقلانی است و تحلیل از «زبان‌شناسی» داده است. آن هم به وسیله‌ی منطق انتزاعی. از این طریق قواعدی را تحویل ما داده است و ثبات و تغییر اصول لفظیه را گفته است؛ این که «ارتکاز عرف» به وسیله‌ی قرینه تغییر پیدا می‌کند. بحث‌هایی شده است، که امر و نهی را به عنوان مصادیق این قواعد عام تطبیق داده‌اند.

۳/۱۵/۲/۵. عقلانی بودن امضای قواعد عام توسط

رئیس‌العقلا

در بحث حجیت هم اگر از «امضای شارع» سخن

می‌گویند به عنوان «رئیس‌العقلا» از او صحبت می‌شود.

این که هر کسی در هنگام تفاهم و گفت‌وگو به ظهورات تمسک کند هم عقل به آن حکم می‌کند هم عرف و هم عقلا. این مطلب را به عرف زمان مخاطب تطبیق می‌دهند، که اگر شارع راه دیگری جز این داشت چیز دیگری جعل می‌کرد، اکنون که می‌بینیم به چیز دیگری اشاره نمی‌کند، پس همین قواعد «حجّت» است.

۳/۱۵/۲/۵/۱. بازگشت حجّت در اصول به نظر عقلا

معنای این کلام این است که حجّت‌هایی که در علم اصول مطرح می‌شود دوباره به عقلایی بودن باز می‌گردد. باطن آن بر می‌گردد به این که عقلا این گونه محاوره می‌کنند و ما هم راه دیگری نداریم غیر از همین نحو گفت‌وگو.

۳/۱۵/۲/۵/۲. مطرح نبودن «امضاء» در حجیّت

با این تحلیل، اصل «امضاء» هم در حجیّت مطرح نیست، اصلاً با آن استدلال‌هایی که کرده‌اند نمی‌شود مطرح باشد!

۳/۱۵/۲/۶. تفکیک بحث در تعارض ادله

اما در بحث تعارض ادله اگر منظور اصولیون از ادله اصولی است که پایگاه دلالت در فهم از روایات را تمام می‌کند و طبقه‌بندی و اولویت‌گذاری در قواعد استنادی است، به این معنی که اگر بین دلیل‌های ما تعارض وجود داشت باید بحث عقلایی کنیم و یکی را کنار بگذاریم، فرض کنید گفتیم اصالت‌الاطلاق حجّت است و اصالت فلان هم حجّت است که ضد آن است، عقل باید حکم کند و یکی را کنار بگذارد. یعنی تعارض تنها بین ادله‌ی عقلی یا عرفی یا عقلایی است. «عقلا» که به هر دو عمل نمی‌کند، پس ما باید دلیل بیاوریم که عقلا کدام یک را درست می‌دانند و

کدام یک را غلط.

دست برداشتن از اطلاق شکست و با نسبیّت تعداد آن کاهش یافت، اگر باز هم عقل چهار حکم را دید که روبه روی هم ایستاده‌اند، دو احتمال برای آن تصور می‌شود.

۳/۱۵/۲/۶/۱. عدم امکان بازگشت تعارض به جعل

اگر بخواهیم تعارضی را به حقیقت جعل شارع برگردانیم، این از نظر کلام مورد قبول هیچ کس نیست، چرا که برای شارع عصمت قائل هستند.

۳/۱۵/۲/۶/۴. ضعف «مکانی» در فهم از ادله

یا علت تنافی به «ابزار فهم» بر می‌گردد که در آن صورت باید ابزار فهم خود را بهینه کنیم. اگر ظرفیت آن «مکاناً» بالا برود این تنافی هم از بین می‌رود (اشکال مکانی).

۳/۱۵/۲/۶/۲. پذیرش نسبیّت در احکام شرعی

شارع یک سری بایدهایی را گفته است که تنها برای علما است. این بایدها اگر با نظر عرفی نگاه شوند قابل فهم نیستند، با تکالیف عمومی هم درگیر می‌باشند.

۳/۱۵/۲/۶/۵. ضعف «زمانی» در فهم از ادله

یا اصلاً علت وجود این تنافی این است که قبول کنیم بسیاری از فهم‌ها در زمان حل می‌شود. این تنافی‌ها می‌ماند تا فقهای آینده آن‌ها را حل کنند (اشکال زمانی). ما برای علم اصول تکامل زمانی هم قائل هستیم.

یک امری را برای پیامبر واجب دانسته‌اند که برای دیگران واجب نبوده است. از یک طرف گفته‌اند شما تنها می‌توانید چهار زن اختیار کنید، ولی از آن طرف می‌بینیم حکم شرعی برای پیامبر نه زن است. آیا می‌توانیم بگوییم در روایت و حدیث تنافی وجود داشته است؟

۳/۱۵/۲/۶/۵/۱. تکلیف مکلف در تنافی زمانی

م: حکم را چه کنیم؟ تکلیف مکلف چیست؟

تنافی وجود ندارد. آن حکم برای شخص پیامبر عظیم‌الشان اسلام است و برای این منصب هم جعل شده است. هیچ کس دیگر هم پیغمبر نیست. برای مردم هم جعل نشده است.

«قِف». به ما گفته‌اند آن‌جا که حکم برای شما تمام نشد توقّف کنید.

۳/۱۵/۲/۶/۳. نسبیّت رافع تعارض در ادله

در این مثال اصولاً مورد خطاب تفاوت می‌کند. اگر «اطلاق» را بشکنیم و فهم مطلق را و در این میان «نسبیّت» را قبول کنیم، در هر مسأله‌ای باید ببینیم نسبیّت آن مسأله در کجاست تا آن‌گاه بفهمیم حکمش چیست.

م: آیا این همان تساقط دلیلین نمی‌شود که قوم گفته‌اند؟

نه، این تساقط نیست. «نبود حکم» است و حکم نمی‌کنیم به چیزی تا در زمانش حل شود. در خود روایت هم هست که در این گونه موارد عمل نکنید. در هر صورت، بررسی این قسمت‌ها بر می‌گردد به فقه‌الاستنباط، عقل نمی‌تواند فوراً حکم کند، چون عجز خودش را در فهم کلام شارع می‌فهمد. می‌فهمد که مانند شارع، حاکم بر همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها نیست.

در صورت پذیرش نسبیّت، بسیاری از تنافی‌هایی که در مدلول ادله مشاهده می‌شود و می‌گویند زیاد هم هست از بین می‌رود و اساساً چنین چیزی واقع نمی‌شود.

وقتی این کثرت احکام متنافی در مدلولات با

ظرفیت خود کلمات هم ظرفیتی است که همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی مکان‌ها را پوشش می‌دهد و این که من همه را نفهمیدم عیب نیست.

همیشه این فرض را باید بگذاریم که یک مسأله‌ای ممکن است پیدا شود که نتوانیم حلش کنیم. در این صورت نمی‌توانیم عمل کنیم.

۳/۱۵/۲/۶/۶. پیدایش موضوعات جدید

گاه می‌گوییم موضوع جدیدی پیدا شده است، که در این شرایط علم اصول دارد از کثرتی انتزاع می‌شود که در آن گستره در حال تفقه هستیم. آن یک بحث دیگر است.

به طور کلی موضوعات باید دسته‌بندی شود. بسیاری از موضوعات مربوط به دین نمی‌شود. یک غفلتی که صورت می‌گیرد در فهم همین موضوعات است.

۳/۱۵/۲/۶/۷. عنوان «تعیین اولویت» به جای «تعارض

ادله»

با این دسته‌بندی بحث تعارض ادله هم روشن شد و عنوان «طبقه‌بندی و تعیین اولویت» بهترین عنوان برای این مقصد است.

۳/۱۵/۲/۷. خارج بودن اصول عملیه از علم اصول

در مورد اصول عملیه هم به طور کلی گفتیم اگر موضوع کار مجتهد «استنباط» احکام عباد از «متن و ادله» باشد و مجتهد کار دیگری و رای این نداشته باشد جز ابلاغ آن چه که به دست آورده به مکلف، با این فرض اساساً اصول عملیه به طور کامل از علم اصول خارج می‌شود. البته اگر اصول عملیه بر اساس عقل تبیین شود.

۳/۱۵/۲/۸. اسنادی بودن اصول عملیه‌ی شرعی

اما اگر بخواهند اصول عملیه را بر پایه‌ی شرع و

روایات بنا نمایند، جزء فقه‌الاستنباط است. ما هم با آقایان دعوا داریم که چرا دامنه‌ی فقه‌الاستنباط را تنها به این چهار اصل محدود می‌کنند.

در مورد فهم از سند خیلی بیشتر از این آیه و روایت وجود دارد. همه‌ی آن باید جمع شود و مجموعه‌ی این روایات باید تمام علم اصول را بهینه کند. خود علم اصول باید به عنوان یک مهره و یک مجموعه برود تحت ظل و حی.

۳/۱۶. جمع‌بندی فهرست کفایه

این کلاً بحثی که در فهرست داشته‌ایم و به این شکل جمع‌بندی می‌شود.

بنابراین، پایگاه منطقی ساخت تمام مباحث علم اصول «عقلانیت» است. پایگاه حجیت بخشی از آن «عرف» است و بخشی لوازم «عقلی» متن و بخشی دیگر «عقلا».

۳/۱۶/۱. اگر پایگاه علم اصول «تعبد» باشد

اما اگر بخواهیم بگوییم ساخت اصول باید با «معذریّت» و «منجزیّت» تمام شود یعنی عملیات ساخت اصول و کاری که فقها انجام می‌دهند باید مصداقی از «اطاعت» باشد و پایگاه منطقی علم اصول «عقلانیت» نباشد، در این حالت باید گام به گام هر اصلی از این علم را که بررسی می‌کنیم نسبتش را به امور ضروری‌ای که در شرع آمده، در باب تفاهم و تخاطب، بسنجیم تا بتوانیم به پیش برویم.

یعنی در این حالت باید «تعبد» را در ساخت علم اصول بیاوریم و حدّ اولیه‌ی علم اصول می‌شود «تعبد». ساخت علم اصول باید تعبدی شروع شود و در مراحل بعد لوازم عقلی را ببینیم. این مطلب چهره‌ی اصول را عوض می‌کند.

۳/۱۶/۱/۲. تغییر چهره‌ی علم اصول

بحث «منجزیّت» و «معذریّت» را اگر بخواهند مبنا

قرار بدهند چهره‌ی علم اصول عوض می‌شود، که آن را مبنا قرار نداده‌اند.

۳/۱۶/۱/۳. روش دیگری در ساخت علم اصول

اگر علم اصول بنحو «مصادقی» از طاعت و بندگی قرار بگیرد، ابتدا باید فهم عرفی در موضوع تفاهم و تخاطب به عنوان ضرورت‌ها یا بداهت‌های «عقل متعبد» در ساخت علم اصول مفروض گرفته شود. سپس لوازم این بداهت‌ها لحاظ شود تا یک عقلانیت جدید ساخته شود، این عقلانیت به حدی از توانایی که رسید بیاید لوازم عقلی را مورد بحث قرار دهد. پس از آن دوباره به سراغ روایات رود و لوازم عقلی را از آن‌ها به دست آورد و بعد آن لوازم را دوباره پایه قرار دهد برای بخش دوم از علم اصول و مجدداً لوازم عقلی و معقولیت سطح دوم در علم اصول را بر اساس آن بنا گذارد. این بار دوباره با همی این دو مجموعه به سراغ روایات و احادیث رود و بداهت‌های عقلایی را در آورد و آن بداهت‌هایی را که مختص شارع به عنوان رئیس‌العقلا است را بفهمد. این بداهت‌ها را پایه قرار دهد و یک بخش عقلایی برای علم اصول درست کند.

در این الگو، علم اصول می‌بایست به صورت مداوم فهم خودش از روایات و احادیث را ناظر بر مرحله‌ی بعد تکاملی خود قرار دهد. این یک نحوه‌ی دیگر ساختن علم اصول است.

۳/۱۶/۲. امکان استناد تحلیل فهرست به مصنف

به نظر شما تا این جا آیا استنباطی که از این هشت مورد داشته‌ایم و بنا به بحث‌های گذشته اصول عملیه را خارج کردیم، تعارض ادله را منحل کردیم و امر و نهی و این قبیل امور را مصادق مقدمه قرار دادیم، مقدمه را بزرگ کردیم و گفتیم شما قواعد عام تفاهم و تخاطب با شارع را در مقدمه ذکر کرده‌اید و استنادات شما در این مقدمه هم همان عرف و عقل و عقلاست،

این که مقصد اول تا پنجم بحث‌های صغروی است که بحث‌های کبروی آن در مقدمه است و ۱۲ امر ذکر شده به غیر از بحث «تعریف» همگی کبریات علم اصول‌اند و صغریات، یعنی مصادیق، را به صورت استقرایی پیدا کرده‌اید (چون موضوع کلام و لفظ بوده، کلام هم اعتباری است باید مصادیق آن را استقرایی پیدا کرد)، قابل استناد به کلام صاحب کفایه هست؟!

۳/۱۶/۳. انحصار علم اصول در باید و نباید عرفی

می‌خواهیم ببینیم آیا باید استقرا کنیم تا محدوده‌ی فقه مشخص شود. شما فقه را به باید و نباید تعریف کرده‌اید (یعنی امر و نهی) و فهم این را هم عرفی گرفته‌اید، یعنی مراد شما آن چیزی است که عرف از «باید و نباید» می‌فهمد، بعد هم در ادله جست‌وجو کرده‌اید، هر جا کلام شارع به این معنای از باید و نباید انصراف داشته دورش خط کشیده‌اید می‌گویید به این‌ها می‌گوییم امر و نهی، عام و خاص، مجمل و مبین. سپس گفتید حالا چه کنیم با این باید‌ها، اگر مجمل بود چه کنیم، مفهوم داشت چه کنیم و از همین جا قواعدی ساخته شد.

۳/۱۶/۴. تعمیم باید و نباید و تشخیص آن توسط عقل

اما اگر گفتیم که تعریف باید و نباید را می‌بایست به صورت عقلانی به دست آوریم و قائل شدیم این یک بحث تخصصی است و خارج از فهم عرف. می‌گوییم ما می‌خواهیم «دانش مذهبی» خودمان را از روایات بگیریم. چه کسی گفته است تنها باید و نباید را از روایات بفهمیم؟! در کلمات شارع «توصیف» هم هست.

۳/۱۶/۴/۱. نقطه‌ی شروع به ساخت علم اصول

آیا نقطه‌ی شروع علم اصول «برخورد» با ادله است. یعنی آغاز علم اصول و انگیزه‌ی پیدایش آن و

نکن، چه ربطی به مردم و عرف دارد؟ این باید و نبایدی است که برای مالک است.

۳/۱۶/۴/۵. بازگشت بحث‌های نظری به بداهت‌های هر

علم

این را پذیرفتیم که بحث‌های نظری در هر علمی به بدیهیات آن علم باز می‌گردد. در بدیهیات که نباید اختلاف کنیم. نمی‌توانید غرض شارع را محدود کنید به این که فقط فهم احکام «بایدی» را از ما خواسته است، گفته «توصیف‌ها» و «ارزش‌ها» را نفهم! شارع از توصیفات که کرده است غرضی داشته ولو این‌که به ظاهر از آن «امر» در نیاید. این غرض چه بوده است؟ آیا ناظر به همه‌ی عباد هست یا خیر! قصه‌ی حضرت یوسف (ع)، قصه‌ی اصحاب کهف. ما باید این غرض را کشف کنیم.

م: تنها اگر غرض آن قدر مهم باشد که اگر در فهم آن خطا کنیم عقاب داشته باشد، لازم است تفقه کنیم. جایی که غرض چندان مهم نیست مثل قصه‌ها، تفقه لازم نیست. فهم ظاهری کفایت می‌کند.

آیا باید برای این حرف دلیل بیاورید یا خیر؟ این‌که غرض شارع از این قصه مهم نبوده است و نمی‌خواسته تفقه‌ی انجام شود. اساساً شالوده‌ی مباحث الفاظ با همه‌ی ظرایفش برای این است که غرض متکلم به دست آید.

بحث فهرست تا این حد کافی است. □

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

نیاز به این علم «تبعیت» از خدا بوده است، یا این‌که ما به موضوعاتی برخورد کرده‌ایم، گیج شده‌ایم، از خود پرسیده‌ایم عقل به این مسأله جواب دهد یا نبی؟! این یک بحث کلامی است. این‌که بگوییم پیدایش نیاز از طرف موضوعات ما را به سوی تولید علم اصول می‌برد این می‌شود بحث کلامی.

۳/۱۶/۴/۲. برخورد با ادله یا برخورد با موضوعات

اما شروعی که با این ادعا آغاز شود: می‌خواهم بروم از کلمات شارع «چیزی» بفهمم، موضوع ما کشف غرض شارع است از طریق کلماتش.

۳/۱۶/۴/۳. اشکال تقسیم کلمات به «تکلیفی، توصیفی،

ارزشی»

چه کسی گفته است که از «توصیف» و «ارزش» «تکلیف» در نمی‌آید؟! می‌گویند عرف از تکلیف تنها معنای باید را می‌فهمد.

اولاً چه کسی گفته است که تکلیف فقط از احکام دالّ به «باید و نباید» و «امر و نهی» فهمیده می‌شود و ثانیاً چه کسی گفته است مخاطب شارع فقط «عرف» است؟

۳/۱۶/۴/۴. مخاطب شارع تنها عرف نیست

ظاهر کلام شارع این نیست. زیرا اولاً خطابش به نبی اکرم (ص) است، بعد هم در هر زمانی ائمه هستند و پرچمداران توحید هستند. شارع وظیفه‌ی همه را معین کرده است.

وقتی به نهج البلاغه می‌رسید خطاب شارع به مالک است، این‌که مالک این کار را بکن، آن کار را